۱۰۵

"بستانِ عجیب"

خواجہ محمد

بعون خالق جهان و رنگین فرمای گل و ریحان

حسب فرمایش شیخ حاجی رجب علی صاحب و شیخ عبدالعزیز صاحب مدظله

انشای عجیب

۱۲۸۷

بحسن صحت و کمال سعی خواجه محمد صاحب عفی الصمد بتاریخ ۱۷ ذی الحجه ۱۲۸۶ھ

واقع لکهنو محله امین آباد باهتمام میر ضامن حسین و نقی طبع یافت

بسم الله الرحمن الرحیم

منتهای بی منتها وستایشهای لاانتها مرخلاقی راروا ست که رایت والای آفرینش از فرش زمین تا عرش برین چنانچه باید افراشت وثنای وافر وحمد متواتر صانعی را سزا است که آیت زیبای خلقت از تحت الثری تا فوق سما به نهجیکه شاید نگاشت فلک الافلاک از بحر قدرت او قطره ایست ونیر اعظم از آسمان حکمت او ذرهٔ کنگرهٔ قصر کبریای جلالش رفیع تر از انست که کمند اوهام بدانجا تواند رسید وفضای بیدای کمالش وسیع تر از انست که طایر عقول در هوای او تواند پرید وصفات عظمتش از وصمت بدایت معرا است وعظمت صفاتش از نقصت نهایت منزه ومبرا مثنوی جهان بادشاها خدائی تراست + ازل تا ابد بادشائی تراست + توئی اول وآخر جمله چیز + نه آغاز داری نه انجام نیز + زتو بیخبر عقل دانش پناه + تصور بکار تو گم کرده راه + درود نامحدود وصلوة بغیر معدود نثار روضهٔ منورهٔ سرور کونین وکعبهٔ دارین صاحب قاب قوسین که در تمهید شریعت غرا دقیقهٔ از دقائق نامرعی نگذاشت وتحیه زاکیه وادعیه وافیه تحفهٔ جناب فیضمآب سلطان عرب وعجم برگزیدهٔ آفریدگار عالم که در آرایش محفل شرع از اصل تا فرع رای جهان آرای جز ترتیب پسندیده نگماشت نظم خاتم فقر انگینه از و + ملک درویش را خزینه از و + از همه خلق بیش دانسته + فقر را فخر خویش دانسته + صلی الله علیه وعلی آله واصحابه وسلم اما بعد ازین برای انور وخاطر ضیاگستر دانایان خردور وعالی رایان هنرپرور مخفی ومستتر نماند که بندهٔ احقر وذرهٔ افقر محمد جعفر ولد شیخ محمد فاضل که بتالیف این صحیفهٔ رنگین

وتصنیف این رساله لطافت آگین پرداخت از ساکنان قصبه بجنورست وقصبه مذکور محالی ست از اعمال سرکار
لکهنو متعلق بلاد هند خطه ایست دلپذیر ومکانی ست بی نظیر ظاهرش چون باطن عارفان خدا آگاه صاف ومصفا
وباطنش بسان ظاهر دولتمندان والاجاه آراسته وخوشنما صبحش چون بیاض چهره سهی قدان راحت افزا
ومرغوب وشامش مانند سواد دیده ماه خدان دلکشا وخوب قامت محبوبان دلکشش محسود طوبی وعارض معشوقان
مهوشش حسرت ید بیضا ذهن دبیران عالی رائیش بر عطارد سبقت نموده ودست شجاعان ثابت پائیش از بهرام
گوی پردلی ربوده دل درویشانش از غایت استقامت چون حال ارباب اقبال غنی خاطر اغنیائیش از نهایت
ملامیت مانند ضمیر اصحاب فقر فارغ ازمنی اگرچه در آبادی شهریست خرد وکوچک واقع شده اما بمقتضای اَفَلَ
جِبَالِ الْاَرْضِ طُوْرٌ وَاِنَّهٗ لَاَعْظَمُ عِنْدَ اللّٰهِ قَدْرًا وَّمَنْزِلًا بحضرت صمدیت قدرش
افزون ست ومنزلتش از احاطه فهم بیرون ودلیل در حقش آنست که بسیاری از واصلان حق ومقبولان زاور
مطلق در سوادش آسوده اند خصوصاً زبده خدا آگاهان قدسی صفات قدوه شهیدان صاحب کرامات زینت
محفل جنان بهار روضه رضوان تاج تارک افتخار گوهر درج اسرار سمای عظمت را رخشنده قمر حضرت ملک عمر
چون صدیق اکبر آوازه صدق وصفائیش در گنبد نیلگون پیچیده ومانند حضرت فاروق طنطنه عدل ومجاهداتش
از قاف تا قاف رسیده وبعنوان جناب عثمان گوی حیا وآزرم از عالم ربوده وبسان حیدر کرار طریق سخاوت و
کرم پیموده خاک آستانش قبله حاجات ست وسده فیض نشانش کعبه مرادات شاخ دوحه جلالش سر بسدره
کشیده وبیخ شجره کمالش بتحت الثری رسیده مردم دور ونزدیک از ترک وتاجیک بکراماتش معترف ومقر اند
وغنی وفقیر بتقبیل عتبه گردون رتبه اش معزز ومفتخر بنی صفوف ملائک بآستان بوسی او ممتاز وفلک
الافلاک برای طواف روضه منوره اش در اهتزاز جای والای خود در نمقام دلپذیر اختیار نموده اشعار

عمر کز تیغ او معموره هند ✠ باسلام اندر آمد تا لب سند ✠ زهی غازی که کرد از تیغ خونخوار ✠
بقدرت بت پرستان از نگونسار ✠ کند حکمش سرای کفر غارت ✠ بتابد پنجه دیو شرارت ✠ پناه آمد درش
دنیا ودین را ✠ رواج از خنجرش تاج ونگین را ✠ فلک یک گوشه از ایوان قدرش ✠ زمین یک گل
زشادروان صدرش ✠ از انجا که ثنا واوصاف آن پیر صاحب کمال فراتر از اندازه وهم وخیال ست وزبان بیان
در صفت وستایش آن سرکرده شهدای والاشکوه لال لاجرم این شکسته بال مبادرت در نمقام از ادب بعید
انگاشته سبب تالیف این نسخه لطیف را بمعرض عرض می آرد که چون سعادت طراز محمد نواز که این فقیر قادری

رابطهٔ برادری میدارد دنیاسازی دهر و بازی سپهر بهمراز قصبهٔ سوهیه محال قانونگوئی خود جدا شده در وطن مالوفهٔ مؤلف
رسیده بخانه مجموعهٔ تلطف و تعطف شیخ پیر محمد ولد شیخ محمد یوسف استقامت ورزیده خواهش خواندن
نموده لیکن انشائیکه درخور درس او باشد بر فوردست بهم نداد لهذا این مستهام مکتوباتی که در سالف ایام
از طرف خود بعض دولتمندان عالیمقام و برادران ستوده فرجام بجمعی از بزرگان و عزیزان ارقام
نموده بود و مهر واحد از تکلف صنعتی خالی نیست فراهم آورده بترتیب آن پرداخت باستصواب
حقائق و معارف آگاه قدوهٔ درویشان ثابت قدم شیخ محمد خرم محسن برادر بسه نوع مرقوم ساخت نوع
اول در مکاتبات نوع دوم در مراسلات نوع سوم در رقعات نوع اول در مکاتبات مکاتبه
اول بخدمت ارشاد مآب قدوة السالکین زبدة العارفین مقبول حضرت خداوند شاه غلام نقشبند
از طرف مخدومی شیخ محمد خرم مشتمل بر تلازم پارچه تحریر یافت آفتاب هدایت آن زیب خرقهٔ
معرفت و ایقان زینت دلق طریقت و عرفان دیباچه کتاب خدادانی خاتمهٔ باب مسلمانی خلاصهٔ درگاه
احدیت مقبول جناب صمدیت واقف عمل جبروت و ملکوت داننده اسرار لاهوت انکه بر چرخ اطلس مقابل
گلیم گرانتش بی اعتبار ست و کسوت زرنگار شمس پیش جبهٔ عظمتش همیقدار جامهٔ سالوس دیو رجیم مکسب
کمال او چون کتان از ماه پاره گردیده و خناس خباثت اساس بجس مجاهدهٔ اش چون خفاش از خورشید در
ظلمت ناکامی خزیده بر مفارق معتقدان راسخ الاعتقاد روشن و تابنده باد بعد از تسلیمات عقیدت
سمات و آرزوی خدمت لازم البرکت که در عرصهٔ قرطاس نمی گنجد بمعرض عرض می دارد که این عبودیت کیش
ازان پیش در چکله اتاوا بادلاور میدان فتوت و فص خاتم مروت محمد حاتم که ازروی ظاهر بر تن زیب از پرنیان و
نسیج دارد و در باطن جز یاد حق همه را هیچ می انگارد میگذرانید ناگاه از مدت شش ماه شوق اسلحه در نهانخانهٔ
باطن این عقیدت منند ظاهر و باطن استیلا یافته و آتش عشق کبریا از هر سو سینه دل را گرفت ناچار خانهٔ
جان را از متاع محبت دنیا خالی ساخته و ترک نوکری کرده بخانه رسیده و بگوشهٔ خاکساری منزوی
شده به بندگی خداوند حقیقی که بر هر کسی لازم است مقید گردید و هر چند مردم نظر براینکه از هیچ ممر وجه معیشت
مقرر نیست زبان ملامت دراز کرده اما بمقتضای **ومن یتوکل علی الله فهو حسبه**
ازین غم ندارد بلکه ازین جهت که روزهای نامرادی شب معراج مردان واقع شده کبا این جهان را انسانست
بحال خود بهتر از جمعیت و آرام می پندارد آری آنهاکه لذت فقر و فاقه یافته اند هزاران درم و دینار را

کمتر از شیری تمرده اند و از اغذیهٔ لطیف درگذشته به نان جوین قناعت کرده و همچنین از هوس زربفت و بافته
رو تافته و جامهٔ لک را از زینلک و کمخواب ندانسته اند بیت در حریم صدر جنت پا بصد منت نهد
هر که او از باغ عزلت نیم بوی یافته قبلهٔ آمال و آمانی سلامت مراد این نامراد از ارسال این رساله بیان
آنست که اگر بتوجه خاص کریمانهٔ این قلیل البضاعت را چند ساعت در خلوت با سعادت بار بخشند از سر قدم ساخته
بخدمت فیض موهبت بشتابد و آنچه برین ذره مثال گذشته و میگذرد به تحریر راست نمی آید که مفصل بخدمت
آن آفتاب سپهر کرامت التماس نماید فرد گر بیایم محرم تازه چو گل خار خار غم ز دل بیرون کنم
پیراهن ولایت که هزار کسوت سکندری و دارائی به یک تار آن نیرزد تا یوم القیامة بقامت با کرامت زیبنده باد
مکاتبهٔ دوم بخدمت آذین بند شهرستان سخندانی گره گشای عقدهای معانی میر ملتانی از طرف محمد اکرم
مشتمل بر تلازم باد تحریر یافت خالق ذو الجلال و صانع پر کمال که مکهٔ متبرکه را کعبهٔ شریفه زیب بخشید و مدینهٔ طیبه را
باستقامت سرور عرب و عجم محترم گردانیده مصر مسرت و شهر بهجت بذات مجموع حسنات سراج محل صفوت
و صفا فارس مضمار فطانت و ذکا سهیل یمن سعادت مشتری بازار سیادت نور باغ اصطفا نور چراغ ارتضا
شیرازهٔ بند نسخهٔ انبساط سلسله جنبان بزم نشاط رونق پذیر داراد جرعه آشام جام اخلاص محمد اکرم دعای صافی
از زنگ ریب و زنگ که انوار استجابت از ابتدای آن پیدا و سلامی مبرا از شائبهٔ ریا و نیرنگ که آثار اجابت
از آغاز آن هویدا باشد تحفهٔ محفل عدن منزل نموده مکشوف قلب که رشک آئینهٔ حلب است میگرداند که آرزوی
مواصلت لازم المسرت نه بحدیست که بتحریر در آید و اشتیاق وافی البرکت نه بمثابه ایست که زبان قلم بتقریر آن
کشاید بیت شنیده ام سخن خوش که پیر کنعان گفت فراق یار نه آن می کند که بتوان گفت و علاوهٔ آنهمه
فراق ناگفتنی از عدم یاد آوری آن طوطی هند سخنوری است چه نویسد که درین مدت گاهی بتشریف مکاتبات شریف
دل دوستان رنجوری سر و ساماان مهجور خوشوقت و مسرور نگردید صبح و شام ازین فکر که آیا چه تقصیر ازین سوده
خوان اخلاص صورت گرفته که عوض آن اینهمه کم توجهی بوقوع پیوست چون موم در کورهٔ غم میگدازد و همیشه ازین
اندیشه که خدایا چه قصور در مراتب محبت ازین بوریانشین کلبهٔ بیریا بوجود آمده که در بدل آن چین بجبین ملاطفت
افتاد چون شمع در فانوس الم میسوزد بیت ما را چو روزگار فراموش کرده آیا شکایت از تو کنم یا ز روزگار
بخلاف گذشته از آن مشک خستن فرزانگی توقع آنست که اگر خطائی معلوم شده باشد از راه عطا
عفو فرمایند نه اینکه بخار آورده از التفات دوستانه محروم سازند یعنی از گوشهٔ دل مهجور

منزل محو و منسی نفرموده به تسطیر مراسلات بهجت آیات روی مخلصان را که مانند گهر بار زر دست رشک لعل بدخشان
سازند و دستنا اعتضاد دادر نیولا از وقائع صوبهٔ بنگاله بعرض والا رسیده که بپاگداس و متهرامل برهمنان گجراتی در سواد
مقصود آباد لعل نام بتی از سنگ تراشیده وار سیاه دلی باتفاق جمعی از متعبدان مطرود معبود خود قرار داده می پرستند
و هر روز مردم بسیاری از دور و نزدیک و از ترک و تاجیک هجوم پیش آورده طریق ضلالت میسپارند از آنجا که
نیت حق طویت بندگان حضرت ظل سبحانی همگی بر رواج دین اسلام و دفع آیین کفر و ظلام مصروف ست چنانچه
اگر بالفرض سوای ممالک هندوستان در ایران و توران خواه در روس و خراسان منکری حادث شود تا او سطه
کفر و بطلان بکلی مندفع نگردد پای همت والا از رکاب عزیمت آن سمت بیرون نفرمایند حکم جهان مطاع عالم
مطیع شرف نفاذ یافت که شاهزادهٔ عالی نسب بهار بوستان دولت مستقیم شاهزاده محمد عظیم آن گروه خذلان
پژوه را بسزا رسانند و بت مردود را بشکنند و بجای آن مسجدی عالی بنا کرده مقرر کنند که جمعی کثیر از مسلمانان روشن ضمیر
بعبادت مهیمن متعال و طاعت داور بیهمال مشغول باشند اما از آن مایهٔ فطانت و ذکا بوالعجبی روی نمود که با وجود
قیام داشتن ایشان بسوانح نگاری فوج شاهزادهٔ عالم و عالمیان و روی دادن اینمقدمه در ان نواح بر وقت
داخل افراد سوانح نکردند تا آنکه از طرف دیگر بمسامع حقائق مجامع رسید مقرب حضرت خاقانی مرزا یار علی بیگ
بارها فرموده‌اند که ایشان با آنکه مرزا لاهوری برادر آن ملاذ بنارسی معامله متعلقه مورد عتاب شده از غضب سلطانی
نمی ترسد و فی الواقع جای عتاب ست آینده انسب آنست که هر مقدمه که رو دهد بعنوان خوب و طریق شایسته بر وقت
داخل افراد سوانح میکرده باشند نه اینکه بعد از خرابی بصره بمعرض عرض در آرند تا ماه نخشب در چاه نخشب ست
بعنایت ذو المنان چهرهٔ جمعیت آن شگوفهٔ ریاض اهلیت چون بدر سپهر درخشان باد مکاتبهٔ سوم
مشتمل بر تلازم ثوابت و سیاره از طرف محمد مراد تحریر یافت مبدع جمیع ممکنات که عقول عشره چون افلاک تسعه
در فضای وسیع قدرت او سرگردانست آن مهر سپهر شرافت بدر اوج رافت قطب عرش سخنوری اختر
دانش پروری نخل برای ریاض سعادت سرمدی گلچین حدیقهٔ خلق محمدی میان مسجدی را از کسوف آفات زمان
و خسوف بلیات جهان در پناه دارا دو سنبله چین خرمن وداد و سلامیکه سبوحیان چرخ اطلس آفرین خوانده و دعائیکه
کروبیان فلک الافلاک بستایند هدیهٔ محفل فیض منزل نموده روشن رای قمر ضیای می سازد از آن وقتیکه
مهر عالم نمای زمانه فیما بین تیغ مهاجرت کشیده و عقرب ایام میانه بکلید گاو فلک سفر فرقت زده خاطر این مهرگزین چون
حوت بی آب در شدت اضطراب ست و مانند سیاره همیشه سرگردان و بی قرار و تن جز لاغری چون هلال انگشت نما

١ محو و منسی یعنی فراموش ١٢
٢ بپاگ... نام شهری
٣ خذلان بالکسر محروم و خوار گردیدن و بی بهرگی ١٢
٤ مسلمانان در اصل مسلم مانان بمعنی ای مانند مسلم بکثرت استعمال بر میم محذوف شد و اگر صیغه جمع می بود اطلاقش بر مفرد نمی بود ١٢ و باز جمع آورند ...
٥ فطانت زیرکی ١٢
٦ سوانح ... اخبار نویسی ١٢
٧ سوانح بالفتح جمع سانحه بمعنی ... حالات ١٢
٨ ملاذ بمعنی جای پناه ١٢
٩ از ترکیب این لفظ بنارس نام شهر نسبت بر آورده ١٢
١٠ بصره نام شهری ١٢
١١ سنبله بمعنی خوشه و نام برجی ١٢
١٢ خرمن ... آسمان ١٢
... ١٢٥٦

حوت بالضم ماهی و نام برجی ١٢

گردیده و در ناتوانی اظهر من الشمس گشته حاصل که اگر شمه از درد فراق در میزان تحریر سنجد نگنجد و اگر برخی از الم جدائی برگزاری

تقریر نشاند صورت نه بندد بیت نتوان بقلم نوشت شوقت + گر تیر فلک شود دبیرم + از حضرت گرداننده دوار

مستدعی آنست که اسد سعادت را معمور سازد و تا ثور حرمان اگرچه چون جوزا دو سر داشته باشد از میان بردارد و رخل

نحوست را هرچند مانند سماک رامح باشد سرطان وار زیر پا در آرد امید که تا بنات النعش مساعدت به پروین مواصلت

مبدل گردد و دوری صوری را راس و ذنب مقطوع شود تا آفتاب یاد آوری کلبه احزان این مهجوران گم نام را منور گرداند و الانتظار

شنیده شد که در شهر رجب شادی کتخدائی غره ناصیه سعادت مند ستاره آسمان بخت بلند محمد مخدوم زاده سیر محمد انور منظر گشته

باستماع این نوید جهان جهان امید ثریا وار عقد جمعیت در دست یافت و سهیل نشاط در مین خاطر تافت آفریننده زهره و مشتری قران

این سعدین را که خواهان عقیدت اندوز برای آن صباح و مساء دست دعا تا فرقدان افراشته دارند در ایام معهود بحسب دلخواه

صورت پذیر ساخته موجب فرخی و فرخندگی گرداناد بمجرد استماع این خبر فرحت میخواست که خود را بخدمت رسانند اما چون معلوم نیست

که در ماه مرقوم کدام تاریخ قرار یافته لهذا متوقف شده مرقوم خامه نیاز میگردد که بتاریخ معهود زود این بهی آگهی رسانند تا دران ایام

سعادت فرجام رسیده یوسف دل را که از جور اخوان زمان در چاه غم ناکامی بست بدلو ملاقات سامی بر آورده عزیز مصر مسرت

گرداند و بالفعل از عدم رسیدن فقیر حمل بر تقاعد و تقصیر نفرمایند خالق قوس و قزح تیر آرزوی خادم بهدف مرام مقابل دارد

مکاتبه چهارم بخدمت برگزیده بارگاه صمد میان گل محمد مشتمل بر تلازم گلزار تحریر یافت نخلبند حقیقی حدیقه آمال

و امانی آن بهار بوستان معانی گل گلزار سخندانی سرو جویبار اهلیت صلصل شاخسار آدمیت را انقطرات مطرات

عنایت بینهایت شگفته و ریان دارد بعد دسته دسته شوق و چمن چمن اشتیاق که سوسن زبان از بیان آن ما نند

ازهار سر بسته دهان بست مکشوف ضمیر گلشن نظیر می نماید گلدسته گلچین وداد یعنی رقیمه مسرت شمیمه که سوادش چون طره بنفشه

مویان عطر بیزی می نمود و بیاضش مانند چهره گلرویان دلاویزی میکرد در هنگامیکه نرگس وار چشم انتظار گشاده بود و از غایت

نگرانی عندلیب از فراق گل خار خار در جگر داشت بدست شمشاد جلوه دار که پیک صبا از تیز رفتاری شرم

سار است چهره ورود افروخت بمطالعه آن دماغ دوستان نکرنگ طراوت تازه گرفت و گلستان خاطر محبان صمیم

القلب گلگل شگفت آنچه از احداث باغچه متصل باغ ثمره شجره اقبال و نامداری مرزا گلزار بیگ و داشتن بعض نهال مثل

کیله و انار و شفتالو و انگور و زرد آلو و امثال آن قلمی بود خیر طلب بلطف الهی در باب لازمه سعی و تلاش بکار برده از عمر اینکه

درانجا باغی چنانچه باید نیست بنا علیه بدست نیامده لیکن چون عنقریب رفتن گلابی باغبان جانب مستقر الخلافه

اکبر آباد میشود در سها که سعی نوبادهای سیب و بهی دیگر آنچه آن سرمایه مروت بهی ارنین نهی علیه لقیه انداز باغ خواجه میوه لاله نهانه

طلبیده ابلاغ داشته خواهد شد بالفعل آن مجموعهٔ حسن نهالها که نوشت و آیات گلهای اقسام جنیا و نواری از قصبه پوسی طلبیده بنشانند
از رهگذر عدم فرستادن نهالهای چون سنبل نخواهند خورد و ازین دوست بریا که تخم بیگانگی در زمین دل میکارد غباری
بخاطر نخواهند آورد اگرچه بیخ اخلاص فیمابین آنقدر استحکام یافته که از صرصر این قسم مقدمات متزلزل نتواند شد اما بر فرید خطابا
بقلم آمد دوستی ها مقتضی آنست که همین نمط به نکهت قائم عنبرشمائم که خسته خاطران فراق را بمنزله دوا و بینوایان بادیهٔ اخلاص را
مایهٔ صد برگ و نوا تواند بود معطر و معنبر دارند ریاض عمر در دولت همیشه در بهار و از خزان آفت دور آن بر کنار باد فرد
تا بود زندگی خضر بگیتی جاوید ✿ سبز بادا چمن عمر تو از آب بقا ✿ مکاتبهٔ پنجم بخدمت سیادت و نقابت پناه میر محمد حسن
مشتمل بر تلازم اسپ بحر ریافت تازه خنگ مهر در میدان نیله سپهر همیر قضا در تگ و تاز است سمند ماه بجولانگاه چرخ
کبود بتازیانهٔ قدر در اهتزاز توسن جمعیت و آرام رام آن شهسوار خنگ مروت سرخیل ارباب فتوت اختر منیر برج نقابت گوهر بی‌نظیر
درج نجابت نقاوهٔ دودمان مجد و علا زبدهٔ خاندان عز و اعتلا باد از انجا که اظهار جوش و خروش باطن محبت مواطن شیوهٔ مترسمان و کار
مخلصان بی ریا را از ریو و ریا عار لاجرم عنان ادهم قلم را یکبارگی از ان وادی معطوف داشته بشاهراه مدعا جولان میدهد
که درینولا از زبان حسن خان سوداگر ساکن پهلواری ظاهر شد که عزت خان سوداگر چند راس اسپ از جنس کچهی و مجنس پیش خواجه
مشکی ناظر سرکار نواب والاجناب آورده از انجمله اسپی سنجاب مشاهده افتاد که ابلق ایام چنان فردوس خوش ترکیب کاهی ندیده
و گوش زمانه تازی ترادی بدان خوبی و جمال از زبان عربی و لسان ترکی و امثال آن نشنیده در تیز رفتاری بادپای است
و در دو و تندی و چالاکی تیزرو تر از شبدیز خسرو گوئی شیرازی این بیت در وصف آن گفته بیت بصد طوفان نمیگردد عرق‌ریز
عرق ✿ بدریا موج بر روی هوا برق ✿ فی الجمله خواجهٔ مذکور نظر بر بیش قیمتی آن عراقی نسب براق نجد بداری نکرده در دامن
دیگر نیز نتوانستند گرفت سوداگر مسطور بی آنکه اسپ مرقومه از نظر اقبال و عوالی منزلت دیوان صاحب سلمه الله تعالی بگذراند جانب
گهورا گهات رفته از بسکه دیوان صاحب قبله بنعل عاشق اسپ خوب اند از آن وقتیکه تعریف آن شنیده اند میفرمایند که اگر اطلاع بقرار
قیمت آن پیشتر نمیگذاشتم و نظر بر اینکه آنجناب بدرهٔ بشریت نهایت اسپ‌شناسی بهره دارند که ایشان نزد سوداگر مسطور رفته
اسپ را به بینند بعد شناختن عیب و هنر قیمت مشخص نموده اطلاع دهند که زر فرستاده آید و از راه عنایات دو صد روپیه و یک
اسپ ابرش مصحوب جنگلی خدمتگار فرستاده اند شکر عنایات بجا آورند بلاد ایک راس اسپ مخلص را نیز مطلوب است و استماع رفته
که در محلی که آن ملاذ میباشند اسپی سمرنگ یابو بخانهٔ افغانی هست و صد روپیه قیمت آن مشخص شده تحقیق نموده اگر بها مناسب بنگارند
زر و درهم فرستاده طلبیده باده هرچه نویسد فضولیست مکاتبهٔ ششم بخدمت دوست ممتاز یار دلنواز مشتمل بر تلازم ترنم و ساز سازندهٔ
بزم قضا و قدر که سیمرغ کاف و نون چندین نغمه‌های گوناگون آورده مجالس نشاط آمیخته ع آئین سخنوری مبدع قانون نکته پروری سر دفتر دقیقه سنجان

ط خنگ اسپی سرخ و سفید دوم آمیخته و نزد بعضی رنگی میان سیاه و بور د اسپ را گویند ابرش ابرش و بمعنی معطق اسپ ۱۲ ابر
ی یابو بمعنی کبود و بیشتر بر اسپ و اشتر اطلاق کنند ب ۱۲
یا محمد آنکه پدر و مادرش از دو جنس بود بفارسی آن را دورگه گویند ۱۲
یب کنایه از دورو و شبدیز نام اسپ خسرو که رنگ آن سیاه بود و از نیمه اسپان بچار و جب بلند بود ۱۲
یج ابلق اسپیکه بر اعضای او نقطه‌ها باشند برنگ مخالف ۱۲
ید ملاذ جای پناه ۱۲
یه قانون قاعده و نام ساز و نام کتاب حکمت ۱۲

ای پرداز میران محمد نواز ابعلات بغایت گرامی‌تر داراد هو آرزوی بیکران و شوق بی پایان کاگرانی بی نوا سالها بادی
شرم شود خوبصورتی آن [illegible] آن رباب بیرون نداده باشد پرده کشای چهره مقصود میگردد که برای
آن بزم [illegible] همیشه باواز تار و سرود عشاق و از مشتاق میباشد و از آن همگاه
کیسیردن و گلیان [illegible] ساکن [illegible] گر بحسب قسمت از نوا خواه یا رنگ جدا شده آهنگ خراسان و عراق نموده
عیشی [illegible] دست بهم داده و سنگ تفرقه که از جدا شدن [illegible] برابطه نشاط افتاده چه گوید و چه نویسد از [illegible]
آشناهای [illegible] باو خنجری نوازی شان خنجر غم رسیده بخود و بهر حال لب ساز گمین و نهایت خرد اگین بوده که دارد
جهان علم موسیقی امثال ایشان بروی زمین آفریده چون از منتهیان این سخن هیچکس موافق مرضی سید المی [illegible] شنیده
که [illegible] نواز که بتار و سرود مهارت تمام دارد و بزیر و بم زهره را برقص [illegible] در می آرد و در سارنگ [illegible] پور میباشد و
در سابق ایام پیش آن سرمایه بهجت و آرام [illegible] رقم [illegible] را با مبلغ راه خرچ و یک جاریه [illegible] مطلب او فرستاده شده بود
از [illegible] راه برگشته آمد و الحال که مخاطر [illegible] بر طرف شده [illegible] میرسد آمال که آن بارباب معانی و [illegible] رسانیده
اوراه لهذا [illegible] خوش اسلوب [illegible] افتد خرید ابلاغ دارند زیاده بجز شوق چه نویسد مکاتبه
هفتم در خدمت سیادت و رفعت پناه صفوت و نجابت دستگاه زبده دقیقه سنجان معنی شناس میر محمد عباس از
طرف محمد قاسم مشتمل بر تلازم [illegible] گشت بیت جان من بی رخ تو فاخته وار + سالها شد که میکند کوکو + تمنای
بقای آن [illegible] شاخسار [illegible] عندلیب بوستان [illegible] شایسته [illegible] دول [illegible] حضرت عز و جل
[illegible] است که [illegible] خامه [illegible] آن بال و پر کشاید یا طوطی زبان [illegible] آن بال [illegible] آتش [illegible] پرواز [illegible]
افتد اگر غم نامه هجر تو بر بندم ببال او + کو طالعی که برهبری آن سعادت مواصلت که چون عنقا ناپدید است کبوتر وار بر
بام شاهد پرواز کنند کجا بختی که بمساعدت آن شرف ملازمت که مانند سیمرغ از چشم نهان است چو مرغ دست آموز در
آید طلبیت همای اوج سعادت بدام ما افتد + اگر ترا گذری در مقام ما افتد + از انجا که این دولت عظمی بزور و زر [illegible]
است و شرح شوق آن بقلم و زبان [illegible] حصول آن بفضل خداوندی بود و دریافت آن بضمیر آن [illegible] کوهسار
خردمندی حواله نموده بمطلب می پردازد که در سال گذشته شیخ یاسین نامی چند دست جره از کوهستان [illegible] آباد
درین سرزمین آورده [illegible] عالی جناب انصاف [illegible] مرزا کافی که خدمت میر بحری اینجا دارد [illegible] بانگ خروس [illegible]
آفتاب طریق ظلم و بیدادی [illegible] در زور [illegible] حکومت چون شاهین جنگی [illegible] تعدی دراز کند آن همه طیور را بی قیمت [illegible]
گنجشک [illegible] گرفت [illegible] هر چند درین ماده بمشار الیه گفته شد ولیکن چون [illegible] دماغش از ماده غفلت و غرور [illegible]
[illegible] رساند

بخاطر نیاورده از ان باز بقبول آنکه بعلت گی آنجا وگر شمندان روند چو آوازه رستم بشنوند احدی از سوداگران وصیادان آن بوم
درین دیار نرسیده مرغان کوهی از قسم باشه وبشیره که خردترین جانوران شکار اسیت نیز کسی باورده از انجا که نجیب و
طیور شکاری بسیار است لهذا انس را اسم زاهد میر شکار خود را برای خرید جانوران بجانب فرستاده طرف کذا مسال رایان
نیز از تعدی فوجدار آن ملک ویران است غیر از زاغ و زغن و جغد بهمین دران مکان نمیده بایل متعهد و مرکشته آمده حکام
دوشار گگویا از معظم آباد خریده بطریق تحفه پیش خیر اندیش آورده و حال آنکه از بهر رسیدن این قسم طایر انشرحی بخاطر سوا خواه
داده گشت آری بعلت نهی صد دست ریحان پیش بلبل نخواهد خاطرش جز بنکهت گل دوست نواز شنیده شد
که میر شکاری از ساکنان قصبه یوسف آباد عرف کوت دو دست جره گرهی بقسمیکه از تیز پروازی کلنگ و سرخاب
چون شیر درراج میسر باشد ملکه هیچ مرغ آبی طایر خشکی از پیش نمیگذارند بجهت میرزا یادگار بخشی و قایع نگار آن سرکار تیار کرده برای
مقدار المسبب آنکه درین روزها از خدمت آنجا معزول شده تعینات جهونه باده گردید مشتری آن نگشته لهذا مقصد
میگردد آن کبک کوه دانش و آگاهی اورا منسای ساخته روانه این نواحی نمایند انشاء الله العزیز بعد رسیدن اینجا سوای قیمت
جانوران بکیچ بطریق انعام نیز باو داده خواهد شد ترقب تا رفع حجاب دوری بدستیاری ماه یعنی قاصد نیز با خیریت
احوال خیر آل بگوش مخلصان یکتا گه قمری صفت طوق اخلاص در گردن جان دارند میرسانیده باشند که دل اتحاد منزل
که از غایت نگرانی و انتظار چون مار بر خود می پیچد چون طاوس وار رقص انبساط در آرند کلاه جمعیت و شادمانی بر تارک سامی
نهینده باد مکاتبه بهشتم بجهت معدن اشفاق شیخ عبد الرزاق مشتمل بر بلا رزم غله بیت آورد صبا نامه مشکین قیمت
نفد مرغ جان تازه از نسخ حکمت مکاتبه مسرت عنوان و مراسله عشرت نشان معه دو نهان بار چه کتان
بر تو صول افکنده بهره دوستان را که از درد جدائی آن معدن نیکی و نیک رائی چون شمشف زرد بود و لبسان
گل معصفر سرخ گردانید مرقوم بود که محمد اول مقدم موضع کرنال منجی برانست که چک آئمه موضع مذکور بدستور سابق
حواله او باید فرماید اذا فقیر گفته سامی را مقدم دانسته انچه ایالو دبالابن العیمی میکرد ما شنیده باشند که در سال گذشته مقدم مذکور
آن چک را از ارباب صدقه کشتکار کرده جنس شالی و غله و امثال آن هرچه پیدا شده قیمتش از روزگار خود ساخته یکدانه
بر سی ارسانیده هنگام تقاضا از زرد روئی گاهی عذر سرخی و ژاله و گاهی آفت خشکی حواله نموده آتش در خرمن اعتبار خود زده
ای این مقدمه که طلبیده میشود نخودمی آید ونه گماشته خود میفرستد و چون حقیقت عذر روغائین مرد جوفروش گندم نما
بو اقعی معلوم شد ناچار چک مرقومه را از مبلغ دو صد روپیه بر شیخ مونگیری که حق جوار بر دوستدار دارد تا حال از سهام ایشان
خبر سگال بر کود رجو و دینار باو سپرده بقدر خردله تفاوت نکرده حواله نموده بنابر مزید احتیاط تمسک بالضامنی سکهداس

صرف نرسانیده گرفت ازین رهگذر بار چهارم آن همه دو نما باز نمیتوان نمود لیکن چون آن ملا در بارهٔ او نوشته اند قطع نظر از مقدمهٔ
سابق اگر آینده پنبهٔ غفلت از گوش هوش بر آورده دست دغل از بغل بر آرد چکی دیگر حوالهٔ او کرده شود بشرطیکه بعد
پختگی مزرعات بدون مواجههٔ کسان مخلص دهر بحصاد ننمایند از دو از جنس عدس و مشنگ وغیر آن هرچه پیدا شود نصف
سالم برسانند و از مهر بارها همان نوع سلوک کرده باج را متصرف شود بر برنج و کساله خواهد افتاد بمقدار دانه از ان گندم خواهد شد
این مراتب را باو گفته هرچه بتقریر رسانید بعمل آرد مکاتبهٔ نهم به برادر ارجمند شیخ فتح محمد مشتمل بر تلازم گنجفه تحریر یافت خداوند یگانه تاج
محبت و اخلاص بر تارک بندگان خاص نهاده شب تاریک انهار انبور عشق روشن تر از شب قدر و لیلة البرات گردانیده
برادر بجان برابر و سعادت اثر نادر العصر جوهر شمشیر لیاقت آب گوهر صداقت را سر خروی دارین دارا د قصهٔ پرغصهٔ
مهاجرت و داستان درد انگیز مفارقت هرچند که از مکنون دل بیش بر مے آید کم بروی تقریر می در آید آری نغمهٔ بسیار باریک
چنگ مجالست گفته اند فرد گنجای حرف نباید بیان شوق + ز النسو که حرف و لفظ حکایات دیگر است + تا گر بر این ح
سوخته لب از دو قبری پایان دوخته بریں میرسد که از زبان اغری غلام نبی ظاهر شد که آن برادر بتوفیق خداوند اکبر دست از ارتکاب
نهی منکر که طریقهٔ ضلالت کیشان است بر ست باز داشته بامر معروف پرداخته و خانهٔ دل را از معاش لهو و لعب خالی ساخته با استماع
این مژده جان افزا اصناف نشاط شادمانی دست داد الله تعالی جمیع مسلمانان را بر حکم شرع اطهر موفق دارد عزیز من
حالا که بر صراط مستقیم و جادهٔ قویم پا نهاده اند بجان جد و جهد بکار برند که جز طاعت و عبادت الهی میسر نشود و یک دم
سوای یاد حضرت صمدیت خرچ نگردد فرد غافل از احتیاط نفس که نفس مباش + شاید همین نفس نفس واپسین بود و هر حین
در اثنای طلب قیام یاس رو نماید بمقتضای لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللهِ نومیدی که کفر محض است در حریم خاطر راه نباید داد بیت
چو یعقوبم ار دیده گردد سفید + نبرم ز دیدار یوسف امید + آری سالک را درین راه اغلب حال قبض و بسط طاری میباشد
پس در حالت قبض نظر بر فیض حق باید داشت فرد چو گردد کارها مشکل مشو از لطف حق نومید + که قربانی اسمعیل بهر
امتحان باشد + همچنین سالکان طریقت نیز گفته اند که طالب صادق را ضرورست که بذکر نفی و اثبات ساحت خاطر را
از خار ما سوی الله پرداخته و از خود بینی که بسیاری زور آوران را بالا دست است زیر دست گردانیده پاک و مصفا سازد تا
هیچ آفت در حریم قدس بار نیابد و آفتاب عنایت کبریائی بر کلبهٔ احزان او بتابد بیت بکن بیرون ز دل هر ماسوا را
بیابی آن زمان سر خدا را مکاتبهٔ دهم بخدمت معدن نیکی و نیکنامی مخزن لطافت و دوستکامی بلاغت ... مشفق
مشفق بی الشیخ محمد جعفر مشتمل بر تلازم شطرنج تحریر یافت فرد از چه مشغول گشتم دیده و دل را که مدام + دل ترا
می طلبد دیده ترا میخواهد + از دست برد فراق چه نویسد صبر شکیبائی را که متاع خانهٔ دل بود یکبارگی

غارت ساخته و این بی نوا را از بساط انبساط از عاج کرده در شطرنج انداخته متفقهم همه الاطلاق گردون مهره
فراق بشکند نامن بعد رخ بمجموعه دوستان نکشد بفیل بند غم فرزین بند انشاط منصوبه مجلس انس شکست نیدهد نا
که تا حصول مقصود این نمونه بود که عبارت از دیدار آن نضارت گشت فتوت و جوست ابواب مکاتبات مسرت
آیات مفتوح دارند که بحکم المکتوب نصف الملاقات باعث تسکین این کمین توانند شد انتظار احامل رقیمه نیاز محمد ساکن
پیاده سبیل غریبی و نامرادی و سوار توسن راست بازی و نیک نهادی ست وتا اینوقت در سر مجالس که قیام
داشتند یار شاطر مانده نه بار خاطر از انجاکه بادشاه حقیقی تقدس و تعالی قامت با کرامت را بخلعت قدردانی و فیض بیانی
زیبا گردانیده یقین که در باره این قسم آدم بکار نوعی توجه و مهربانی مبذول خواهند شد که پریشانی احوال او بجمعیت کامرانی
مبدل گردیده باعث ممنونی مخلصان گیسمیم گردد زیاده چه ترقیم نماید تا عرصه فلک با انجم و بسیط زمین بمردم زینت دارد
مجلس غلش امقدمه امجیش مرد مروت بعنایات ایزدی چون از صدمات منصوبه گردون محروس و مصئون باد
مکاتبه یازدهم مشتمل بر تلازم برشکال تحریر یافت کشت امانی و آمال آن مجموعه فضل و کمال برگزیده حضرت داور
میان دلاور با بیاری حضرت باری سرسبز و بار آور باد بعد ادعیه وافره و تحیات متکاثره واضح و لائح گردانیده می آید
از انجاکه بحجاب دوری و نقاب مهجوری در میان آمده اشک چون سیلاب در جوش ست و دل مانند رعد در خروش
شراره فراق برق وار از سینه میخیزد و آه غم از جگر چون صاعقه از آسمان میریزد فرد در فراق تو چشمم زگریه گشت چون
ابر نوبها ساه و سفید سرخ از انجاکه بعد ازین تاب درد تنهائی و طاقت الم جدائی بنسبت سحاب واثق از ان دوست صادق آن
که برو فق وعده زود تر مراجعت نمایند تا احوال بینیاه چنانچه بقلم آمد بچشم خود ببینند فرد گاهی برق گاهی ترشح گونه گه باران
بیاد چشم من بنگر هوای برشکالی را دیگر مخفی نماند که در بنو الاصلاح سرمایه تقوی و صلاح میان محمد صلاح بران مقرر شده که متصل
دروازه مسجد سے باید ساخت و فاتحه کتاب اخلاص میان محمد فتح را که آب استغنا غبار هوا و هوس فرو نشانده چون قطره
نیسان در صدف عزلت جاگزیده اند تکلیف باید داد که درهمین گوشه استقامت گزینند باید که آن سرمایه صدق و یقین اتمام آن
را بامشار الیه ساخته همراه بیارند مکاتبه دوازدهم بخدمت فاتحه کتاب اخلاص خاتمه باب اختصاص بیاض جهره فطانت
و خر دسرا میان شیخ سنائی مشتمل بر تلازم کتب تحریر یافت صحائف کتب خانه آفرینش که بحکمت بالغه اول نامه عشق ترتیب داده
بترتیب نسخه عالم پرداخت و دل آدم خاکی را در شکنجه در کشیده بشکل آئینه سکندری ساخت اجزای وجود آن مطلع
انوار اهلیت و مخزن اسرار قابلیت نور حدیقه کامگاری نو خط دفتر نامداری از زبده ارباب اعطاف و خلاصه اصحاب الطاف غواص قاموس
دانائی و عیار دانش و بینائی را بالشیرازه محبت تو نائی مجلد دارد العلم مطلع جهان شوق که مختصری از آن مطول در میزان تقریر آورد

از عاج بالکسر ۱۲ مفقود شدن ۱۲ شط بالفتح کناره رود و جوی ۱۲ منتقم بضم میم از انتقام کینه کشیدن از کسی ۱۲ در دو گشت و منصوبه و فیلبند و فرزین بند از مصطلحات شطرنج ۱۲ شاطر شوخ و بیباک و نیز شطرنج باز ۱۲ محروس نگاهداشته شده ۱۲ مصئون محفوظ ۱۲ آبیاره شخصی را گویند که زراعت را آب دهد ۱۲ ادعیه جمع دعا ۱۲ تحیات جمع سلام ۱۲ صاعقه آتشیکه از ابر بارد ۱۲ رجا امید ۱۲ فطانت بکسر زیرکی ۱۲ نو بفتح شکوفه ۱۲ نور بالضم روشنی ۱۲ غواص غوطه خورنده ۱۲ عیار مشغول کار ۱۲

نسنجند و بس از عالم عالم اشتیاق که مجملی ازان در دفتر تحریر گنجد برای گزیده و عقل پسندیده مخفی و پوشیده نماند که نفحات
بوستان خلت و وفاق بعد از دیری بمشام مشتاق رسیده یعنی کمال برادر سکندر نامهٔ آن تحفة الارواح و تحفة الاصحاب و روضة
الاحباب برازان نتواند بود رسانیده خارستان خاطر را چون باغ ارم بهارستان گردانید و غنچهٔ لب باطن را مانند گل خندان انواع
شگفتگی و نشاط بخشید مصرع ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی آنچه در باب خرید نسخهٔ احیای علوم مرقوم بود بهار دانش و
آگاهی سلامت اگرچه پیش صحافان بلدهٔ لکهنو دو سه جلد این نسخه هست اما ازین جهت که غلط دیده و بدخط واقع شده
خرید کرده نشد نهایتش درهمین ایام رفتن خیرخواه همراه بحر الحقائق و گنج الدقائق حضرت جیو سلمه الله تعالی جانب شکر هشت بهشت
شاهجهان آباد اتفاق افتد و در انجا عبد الحکیم نام صحافی که زرینه سپهر کتب هفت اقلیم در خانهٔ او توان یافت از آشنایان
فقیر است انشاء الله العزیز بعد وصول بدان مقام دلپذیر نسخهٔ مذکور که بحسن خط و متانت عبارت گلدستهٔ محافل و در مجالس باشد
بمعرفت او خریده در خدمت آن مصباح شبستان فضیلت ابلاغ خواهد داشت ترقب که پیوسته همبرین منوال تا حصول
موصلت کیمیا سعادت گلستان دوستی و چارچمن یکجهتی را برشحات سحاب شاه نامهای مرغوب و الارقیمها که مفرح القلوب
سبز و شاداب دارند زیاده چه تصدیعه بعنایت حافظ حقیقی سایهٔ سمای همایون یعنی دولت روز افزون روزی باد مکاتبه
سیزدهم بخدمت سراسر بهجت عطوفت الگی شیخ محمد امین عامل فیروزآباد مشتمل تلازم جواهر تحریر یافت بازار فصاحت و بلاغت
از جواهر سخن آنمروارید درج نکته پروری و لعل معدن معنی طرازی فص خاتم بهروزی نقش نگین فیروزی تیز و بیرونق باد از
درد مهاجرت و شدت مفارقت چه برطرازد که ازین غم دل چون ماه در شست بیقراری گرفتار است و رنج ماشاخ خزان دیده
پژمرده و زار فرد برسرم هجر تو همان کرده + که کند اره بسر شانه + ازانجا که مقدمهٔ شوق بقید تحریر آوردن غشتر را در سوراخ
سوزن کشید نسبت ناگزیر این مراتب با دراک طبع دراک حواله نموده بر ضمیر آیینه نظیر واضح و لائح مینماید که مکاتبه مسترالتیام بعد
تمادی ایام مصحوب موتی رام وارد گشته چهرهٔ مهجوران را که بسان کهربا زرد بود مانند عقیق و مرجان سرخ گردانید بحق خداوندی
که بچونی موصوف است که اگر هر لفظش را دانهٔ درشاهوار و یاقوت روح خوانم رواست و هر سطرش را اسلاک لولوی آبدار یا گوهر رشتهٔ
جان خوانم بجاست و آنچه از ارادهٔ غلبهٔ عراز عاج زمینداران فیروزآباد که از بدگوهری پا از بساط اطاعت فرا نزک گذاشته شیطنت
و گمراهی اشعار خود ساخته در پی گوناگون حیله و فساد میباشند و اینکه نظر بر تهور او اصلاح خواهر مرد نیز برین سمت نگارش پذیرفته
از نگین نگار شده بود مهربانا رای این عقیدت انتما بحکم آنکه رشته در نظر جوهریان بجوی نیرزد و پیش دانش دوراندیش قدری ندارد تا بچون فقیر در همین
سرزمین مسند خود را کافور کرده لالی احوال این حوالی را بارها بالماس امتحان سفته اگر حرفی چند تحریر می درآرد که این
جمعیت قابل با آن فیلبل کلیسیاری می از منشاء دلیل مسیح او میندارد و بخشی مصلحت نیست و باعتماد سپاه این نواح که اهیچ یکی

از حکام پیشین از رفاقت انها فلاح نبرده انداصلاح مجاربه بستن نه واگر خواه مخواه اراده سامی بارای خواجه مذکور ترتیبه آن مقهور
قرار گرفته پس جمع فی ساذات باربه که هر یکی در محاربت روئین تن ست نه مانند نازنینان بلورین بدن طلبیده رفیق خود سازند
بار رفاقت بتقسیم تلامیذ هم راهی این نوع پر دلان غنیم لئیم را هر چند که چون پیل مست رمیده ان در آید میتوان دندان شکست و کفره فجره
اگر چه بیشتر از مور و ملخ باشند توان تر از مور و ملخ توان شمرد و بدون آن عزم استیصال او خیال محالست که بخاطر عاطر رسیده و
سوادی دور از کارست که در باطن بسی متمکن گردیده شیشه را بسنگ زدن و مشت را بسندان آزمودن کار ذی عقل
نیست اگر آن ملاذ گفته باشند که در جن زمیندار بی گنه باری با من یاری دارد و وقت کار لازمه مددگاری بظهور خواهد رسانید
نقش بر غلط افتاد چرا که آن مکار اگر چه بحسب گفتار و کردار خود را بحلیه راستی آراسته مینماید اما آخر حال از نیام بطون خنجر دغا
و سنگین دغل از بغل می برارد از حیله و فریب او طرفی این مغنی نباید سپر دبلکه سر او جهر او را اعدوی خود باید شمرد و دو بکسر مسلیح
سلیمانی و بیک تعویذ سنگ یشیم مرصع که طلبیده بودند مصحوب پیپا کهتری ابلاغ یافته زیاده نیاز ست و بس مکاتبه
چهاردهم بستوده آثار سعادت دثار بر گزیده حضرت کریم میان محمد نعیم مشتمل بر تلازم درم و دینار تحریر یافت عزیز من
اگر برای درستی از درم برادری و رمی اید بدین آری و استغنا ما شعار خود ساخته از مال هر چه باشد بپاش و خاکسارے
و نامرادی بپرداخته در پی سامان عاقبت باش آنها که در دام دنیا و رعونت گرفتاراند به پشیزی نمی ارزند بلکه بشامت حرص
ثروت و طلب جاه چون پل سیاه روسیاه دارند و فریب بازیچه الیست طفل فریب این متاع دهر بی عقل مرد آنکه برای آن
مبتلا شود و همچنین اندیشه هنرمندان کبیر و دانایان روشن ضمیر کار آخرت را مقدم دانسته و سیم این دار ناستقیم ابرار نیم دانگ
نشمارند و اشرفی و روپیه را مثل خرمهره بخاطر نمی آرند و حب مثقال زر را بقدر حبه در دل راه نمیدهند و درهم را مثل درم
سنگ وزنی نمی نهند همین آن بی نیازی چه سرافرازی که حاصل نکرده و کدام راز سر مهر که بر ایشان نکشوده رباعی
ای دل طلب مال ز آثار دنی ست افزایش مال مایهٔ کبر و منی ست از کثرت مال بی نیازی نشود مرد بکه ز مال بی نیاز
ان غنی ست مکاتبه پانزدهم بخدمت فیض منقبت صاحبزاده والاجاه میان رحمت الله مشتمل بر تلازم پان صاحب مهربان
فیاض زمان سلامت بعد از اظهار لوازم جانسپاری و انکساری معروض میدارد که ورود والانامه باعث سرخروئی این
بی برگ ولوا گردید در باب تیاری پاندان نقرئی که امر شده بود صاحب زرگران اینجا از جهت که برای بعضی مقدمات بلیم شرانش خرابش
دارند بحضور رفته اند بنابران بعلت چند بنیر و باقی ماند زرگر ساگن خبر نگر را که بحوالی از وا لسجال اده اور هنر خود دستگاه بهم کمال
بخشیده طلبیده فرمایش نموده که پاندان خوش اسلوب که مرغوب طباع و قدوب باشد زود و شتاب بسازد و متعاقب که تیار میشود
بخدمت والی برکت ابلاغ میدارد زیاده چه عرض نماید مکاتبه شانزدهم بخدمت سید ام والامقام شیخ محمد ناصر مشتمل بر تلازم عناصر

مخفف بود بالکسر و فتح لام و فتح بار و ضم لام مشدد نفط عربی ست که اکنون در فارسی بتخفیف لام مضموم هم آمده ۱۲
بل بالفتح بهادر و پهلوان ۱۲
بالفتح قدرت و تمکن ۱۲ تو
سندان بفتح یکی از آلات آهنگر که بهندی نحالی گویند
حلیه بکسر آرایش پیرایه و صورت ۱۲
دثار بالکسر جامهٔ زیرین ۱۲
درست بفتحتین معروف و بمعنی درم و دینار و اشرفی و طلای تحقیق ۱۲
دین آوری از این لفظ دینار بر آورده ۱۲
پل بضم مخفف پول بمعنی فلوس ۱۲
دانگ شش یک از چیزی و در ۱۲
خرمهره معروف و نیز مهرهٔ کلان چه خر بمعنی کلان است ۱۲
چنانچه خر سنگ ۱۲
دنی کمتر و فرومایه ۱۲
برگ ساز و سامان ۱۲

تحریریافت الله تعالی ذات شریف عنصر لطیف مشفق مهربان مکرم عمیم الامتنان را از باد حوادث دوران و آفات حفظ
و امان فرماید رقیمه سامی و نمیقه گرامی وارد گشته موجب آبروی خاکسار بیمقدار گردیده آنچه در باب آمدن عقیدت مند بیریا ایما رفته بود
امتثال امر را سعادت دانسته میخواست که روانه خدمت لازم البرکت گردد لیکن چون موسم گرما که آتش از حرارتش دامنگیر و
مانع آمده انشاء الله تعالی باوائل هنگام باران که فی الجمله برودت هوا پیشود بملازمت کیمیا خاصیت بهره اندوز خواهد شد

بیت آییم بسر کوی تو پویان پویان ⁂ عشاق صفت وصل تو جویان جویان ⁂ تا موالید ثلثه از اربع عناصر ترکیب پذیراست
وجود فائض الوجود آن یکتای دو کون فیاض جهان باد مکاتبه هفتدهم بخدمت اعزی شیخ محمد شمس مشتمل بر تلازم
حواس خمسه تحریریافت عزیز دلها سراپا خوبیها سلامت بعد از اشتیاق ملاقات بهجت آیات که زبان قلم از بیان
آن عاجز است مکشوف خاطر خطیر گردانیده می آید بدست که خبر فرحت اثر سامعه افروز مخاطبان حلقه بگوش نشده
و ذائقه دوستان یکدل بدچاشنی یاد آوری حلاوتی نیافته بر خلاف گذشته چشم از آن قره باصره فتوت آنکه تا لامسه
آرزوی مواصلت سراسر بهجت دست یابد شامه دوستی و دماغ یکجهتی را به نسیم قاسم عنبر شمائم معطر و معنبر دارند مکاتبه هیجدهم
بعین فرزانگی جهه یگانگی سعید انام شیخ ابوتراب سالک بالکرام مشتمل بر تلازم تیر و کمان تحریریافت فارس میدان یکتائی
عندلیب شاخسار دانائی جدول صحیفه مردمی مرکز دائره همدمی همواره از کشاکش چرخ کج خرام در حلقه حمایت ملک العلام
هم آغوش شاهد مرام باشند بعد از دعوات فراوان تحیات بی پایان مسرت و بیان نموده می آید که از شدت مهجوری دل
چون احوال بیکان خوردگان بی سپر در دور نجوری گزیده و از نوائب هجران تن باشند چله نشینان بضعف و لاغری کشیده
آری هر کسیکه سر دوستی خالص را از ناوک فراق همین نوع خدنگ غم بر سینه میخورد ما تعجب که یاد وجود ایجال آن مجموعه غره
و کمال خیرسگال اکنه شهسوار از قوس باطن بر تاب کرده در راه اخلاص تمر بانست چندان از گوشه خاطر فراموش کرده اند گویا که
آشنائی در میان نیست و حال آنکه ارباب فتوت با هر که طریق محبت میسپارند ترکش جائز نمیدارند از آنجا که رشته حیات انسان
کوتاه و بنا استوار واقع شده و بسبب گردش آفاق ملاقات آنها کم در قبضه اتفاق می افتد معهذا اگر بسبیل رسل و رسائل مسدود
باشد قیاس نمایند که خاطر مهر گزینان را از بند غم و الم چه طور رهائی رو نماید ترقب آن است که بنگارش نگین نامها که نصب العین
موصوف همیش بخش دوستان وفاکیش باشند دیگر احوال اینجائی از زبان سعادت آیات محمد داراب هویدا خواهد شد تا دل عشاق
بدف تیر مژگان کمان ابروان است سوفار مراد در شست ایشان در مقصود درست آن زبدهٔ فطانت اندیشان باد

مکاتبه نوزدهم بخدمت منبع عطوفت شیخ محمد ابراهیم مشتمل بر تلازم سیاق قادر علی الاطلاق که سیاهه
عشا و روزنامچه اشراق حرفیست از دفتر حکمت او دفتر بی پایان موجودات رقمی است از قلم قدرت او آن نافع

انخلاف سالک مسالک اشفاق نسخهٔ جامع الانشا پردازی منتخب مجموعهٔ املاطرازی باقی اعمال حسنات تتمهٔ افعال صالحات
محاسب حساب نفس الامری مدرک محاسبهٔ خردور فروغ پیشانی کاملیت روشنائی چهرهٔ قابلیت را آنکه بکمال بلاغتش نیاز
قیدکی فهم بیرونست و باندازهٔ فصاحتش از میزان اندیشه افزون متانت عبارتش کلام فقهای سلف را نعم البدلی و
حسن خطش خوشنویسان حال و استقبال را دستور العملی همواره از خسوف آفات جهان در امان داشته کام بخش
مطالب دوستان و اراد آرزوی طلعت کثیر المنفعت بدرجهٔ الیست که اگر عرض ارض و دریا کاغذ و دوات شود برخی
از ان حالت تحریر در ایدآری ورق این حساب از جلد بیان خارج ست و سر رشتهٔ این باب از فهرست تقریر فارغ
محاسبان گیتی از ضبط این اعداد بفرسنگها دور اند و محرران عالم بدریافت سیاق و سباقش معترف بعجز و قصور تا گزیر بمدعا مافی
الضمیر میپردازد که مبلغی بموجب اسناد حضور لامع النور در وجه یومیه افادت و افاضت دستگاه فاضل العصر کامل الدهر شیخ ابوالمعالی
در پرگنهٔ بالی مفهرست چنانچه در دستور العمل عمال سابق ثبت گردیده و الآن کروری پرگنهٔ مذکور بگفتهٔ غرض گویان که از عمل دستور
واقف نیند در معاش مردم دیگر قورق کرده میخواهد که بدین وجه بحساب گرداند اضرار مردم گردد چون استقامت شرفا خصوصا
بودن موصی الیه در ان آوار جا بلکه در تمامی ان اضلاع موجب کرامت و نشان برکت ست وجای آنست که بکچهری دیگر ابراد کرده
باید رسانید نه اینکه بباز یافت آن اراده باید نمود و نیاز منه هر چند بدفعات در ینباب بکروری گفته فرستاد که حاصل احسان
ندانسته که شاید از اعمال مذکور بر گردیده متعرض احوال غربا نشود اصلا بخاطر نمی آورد لهذا التصدیع میدهد که آن گوشوارهٔ
جریدهٔ کاردانی انجهت را که از اصل و فروع آن خوب مطلع اند مفصل در خدمت وزارت و عوالی مراتبت عرض کرده
عدم فراحمت را حاصل نماید که بخاطر جمع خرج باحتیاج خود نموده بدعاگوئی دولت ابد اتصال اشتغال دارد مهربانا
آنست کتا انطوای طومار دوری و انطفای نایرهٔ مهجوری طریق ابلاغ صحائف مسلوک دارند تا بوصول آن خاطر پژمردهٔ مخلصان
یکبارگی از سر نو بقا یافته بانواع نضارت و مسرت گراید و غم و الم مانند کاغذ دستی از طبلق دلهای مهجوران بیرون آید تا دائرهٔ فلک در
حرکت و بسیط زمین در سکونست صفحهٔ خاطر بجائزهٔ نشاط ثبت باد مکاتبهٔ بسمهم بخدمت ملاذ مهربانان شیخ
محمد احسان تمکین بصنعت ایراد حروف تهجی که هر حرف بر سبیل تجنیس آمده بیت دور از تو سراسیمه تر از دود چراغم
بی بزم تو خون میچکد از چشم ایاغم الف قامت این گوشه گزین تنهائی از بار الم جدائی آن تاب مهر از جمند و ثاقب سپهر
بلندی مانند حلقهٔ جیم خمیده و حالت این ره نورد بادیهٔ تشنائی از شدت هجران آن جمعیت بخش سراسیمه خاطران چون
خوبان پریشان گردیده جگر از بس داغ که از هر بن مو خون متراود چون مرغ نیم بسمل در تپش و اضطرابست و دل از بس در دکه آه سر
و رنگ زرد بر ان دل حسرت شب و روز و انقضای چشم با تشنه آل نگه سیر است چاک مشتاق سیر کشت ابرو

شدت مفارقت والم مهاجرت که کار این ذره بی تسکین را به مرا دل پس پسانده متصل تحریر تقریر بسته می در آید رباعی
قلم برداشتم از ناصبوری * که شرح این دل پرخون نویسم * ولی زین قصه لشنو ماجرا گاه * قلم لرزید گفتا چون نویسم * جام
المتنفر قرین و تمیز رطعه انگیز که حجاب مساعدت از میان برخیزد و شرف ملاقات اشرف دست دهد وا حسرتا همه شدت کاهشت
هر طرف شود فرد چو چنگ از سر رگ من نغمه عشرت فزا خیزد * اگر بخت انگند سر رشته وصل بود در چنگم * بالفعل از آن صدر نشین بلمت
ترصد النست که کیمیای یاد آوری صادر جوابی بیربار گردد فرد لطف تو چو کیمیاست من بس چو مس * هر مس که بکیمیا رسد
زر گردد * اعتقاد من از زبان اخوتی محمد طاهر ظاهر شد که شیخ محمد عمر عبدالله و عنایت دستار به محمدامان و شیخ برخوردار بخبری داده سر آن فرزند بوند
که گواهی دروغ داده جون خرسگال پامال نمایند آن نافع الخلق و جامع الخلق مالع آن آری سوآذات بر مهر آن ستوده دختران شهر
کیست که تعیین عنایت و تغیین غور گشت زار آمد مخلصان اعتقاد اب دارد فاعل حقیقی عمر و د لیکن آن عنقای قاف مروی و مروت عالی
اعتکاف گرمیان گوشه نامرادی میسر باید ملا و اهنو آن امتحان صمیم میخواهند که مردم دیگر را در بقیه زر ساخته گواهی کذب و کلام دروغ کار
از پیش برند توقع از لطف عمیم آنست که چنانچه سابق از منع و زجر آن ستعاد خداوند ایشان انجماعت سست آئین منصوبه پریشان کوتاه
داشتند اکنون نیز معقول نمایند که طریقه باطل نگذارند زیرا که داویلاهای ارباب حق آخر مهلک مبطلان میگردد بیشتر چه نویسد معادات
بار حشمت بخت بیدار لوع و صم در مسلات مراسله اول مشتمل بر ترک الف وصول مکتوب مرغوب معدن یکجهتی و خصوصیت
مجموعه خلت و فتوت شیخ رحمت موجب کمال بهجت و مسرت گشت بجهت قبول کردن نسبت ستوده سیر فرخنده رو محمد مهر و ابصیه عموی خود که
مرقوم قلم عنبرین رقم بود بود زخور نوشته تعریف قبول کرده منجم طلبید بر سید ماشاء پسلخ شهر ذیحجه روز سعید میمون گفت برطبق بعثت
نبوی سنت مصطفوی بروز مرقومه نسبت مقرر کند مراسله دوم مشعر بر ترک با تحریر بها یافت صراف خزینه ازل خازن گنجینه
لم یزل نقود نفیس عشرت ستاد مانی و اجناس نوادر کامرانی در کارگاه انجمن عشرت الفت الستی جامع کمالات روحانی حبیب بیگانه عصر شیخ محمد ضیا موجود
و مهیا دارد شوق دیدار فرخنده آثار را نهایتی و آرزوی لقای فرحت افزا را غایتی نیست لیکن شوق ندانسته ام که تا چند سنت جز تقدیر
که در آرزومند از دست حال زود دیدنها در این ایام که این مهانه از السنه عوام مسموع گردید که رفعت و عوالی
منزلت شیخ شرف الدین را خدمت امینی و فوجداری چکله کوره و دیگر متعلقه تیول کلای سرکار الی مقرر شده و از همه اینکه افواه عوام
اعتماد نشاید کرد امیدگاه اخوان شیخ رحمت الله هوشمند نام غلام خود را جهت تحقیق آن در خدمت حقایق و معارف آگاه افادت
کمالات پناه میان نور الله که عالی منزلت را در خدمت ایشان اعتقاد تمام است فرستاده مشار الیه خلیع نمود که انچه شنید و شنو مقرون صدق
از ان هنگام تا اینوقت که دو ماه گذشت سیل شهادت انتظار اثری از ان منعه ظاهر گشت از انجا که مردم و وزارت و عوالی دستگاه شیخ
سعد الله حسب اکثر از اتاوه آمد و رفت دارند توقع که آن سر حلقه عارفان از آشنا یا خود امر قوم نماید که کیفیت رسیدگان شیخ مشار الیه

تحقیق کرده متیقن ساز در رباعیه نویسد هم اسلهٔ سوم مشعر بزرگ آن ذات از طرف شیخ خرم تحریر یافت نشاط خاطر و انبساط باطن و ظاهر
آن برگزیدهٔ انفس و آفاق عنوان صحیفهٔ وفا و وفاق سالک سبیل معانی هادی طریق خدادانی ملاذ و واثق محمد صادق روز افزون باد.
شرح شوق آرزومندی دیدار فرخی آثار که مانند حسن اخلاق آن مقبول بارگاه علی الاخلاق پایانی ندارد مکشوف خاطر خطیر گردانیده
می آید دران هنگام که آن سرمایهٔ فضل و کمال برای دیدن محبان صفا دار آمده کلبهٔ احزان این نحیف را بنور جمال شریف منور نموده
میان کاه نورد بادیهٔ اخلاص و میان آن قدوهٔ دانایان معنی طراز عهد شده بود که اوائل هنگام بهار که فراش باد صبا بساط زمین را
بفرش زمردین بیارآید و شاطر روزگار شاهدان چمن و نورسان گلشن را بحلهٔ سبز بیاراید بعزم سیر اول بکلبهٔ این دعاگو بالخیر رسیده
بعد ازان هر سو که صلاح محبان یکرنگ و یکرو باشد عنان عزم معطوف خواهند شد لهذا الحال که موسم بهار در رسید یاران صادق الوداد
بر طبق عهد و قرار داد مهیا شده جویان راه آن الضمیر آگاه اند مامول که زود بقدوم نشاط لزوم مسرور گردانند و یاران جا را از نگرانی و اهل
و ارادهٔ مخلص صادق همدم بران مقرر شده که بعد آمدن آن معدن اشفاق اول قدوهٔ درویشان آفاق شاه عبد الرزاق را که بنا بر
رای صائب و دل شناسا از شغل این دار بیهوده کناره گرفته در موضع بانسا بذکر حق و یاد صانع مطلق مشغول اند باید دید گل فیض ازان
گلشن ایقان باید چید بعد ازان اگر صلاح آن سرمایهٔ صلاح خواهد بود جانب قصبهٔ سلون روانه شده مرشد کامل هادی آگاه دل بدهٔ
عارفان حال سلف شاه اشرف سلمه الله تعالی دید فائدهٔ کونین حاصل کرده شود والسلام ❊ مراسلهٔ چهارم برادر ستوده صفات
سرمایهٔ جان و دل محمد عاقل مشتمل بر ترک تا تحریر یافت برادر عزیز وافر تمیز محرم اسرار حقیقت واقف غوامض طریقت بهر چه شاید محظوظ
و از انچه نشاید محفوظ باشند بعد از مراتب شوق که ما فوق آن متصور نیست مخفی نماند شنیده شد که آن برادر فرخنده فرجام دران
هنگام که این مشعوف بود در خلوت نشسته در بر روی خود از جهان بسته بود در قصبهٔ بجنور آمده بودند و بی آنکه باینجانب آگاهی دهند باز
راهی شدند ازین معنی بسیار تاسف روی نمود زیرا که صحبت محرمان ظاهر و ملاقات همدمان دمساز مخل و مانع خلوت نیست چنانچه
گفته ❊ بیت ❊ خلوت از اغیار باید نی زیار ❊ پوستین بهر دی آمد نی بهار ❊ بهر حال بعد ازین هرگاه بیایند فقیر را در حالیکه باشد
اطلاع داده بملاقات بهجت سمات خود مسرور سازند ❊ بیت ❊ بهار عمر ملاقات دوستداران است ❊ چه خط کند خضر از عمر جاودان تنها ❊
مراسلهٔ پنجم بخدمت وافی برکت مخدوم عالی شیم حافظ ابو القاسم مشتمل بر ترک چیم تحریر یافت حافظ حقیقی ذات فیض سمات
آن نور بخش پیرایهٔ دین زینت افزای بزم یقین فروزندهٔ شمع علم و کمال فرازندهٔ لوای حلم و افضال ظلمات قلوب را آبحیات
تاریکی خاطر را مشکات و در یکتای فصاحت گوهر گران بهای کان بلاغت سر آمد دانشوران یار یگانه سرکردهٔ دانایان حقیقه گزین
را در حفظ و عنایت خویش فیض بخشائی عالمیان دارد بعد تقدیم آداب تسلیم که صیغهٔ معتقدان صمیم است معروض رای رزین
و خاطر مهر گزین میگرداند که قبل ازین فضیلت و کمالات دستگاه میر اسد الله نوشته بود که قبلهٔ مسترشدان راسخ الاعتقاد و کعبهٔ

ح ۱ انفس بضم فا جمع نفس ... آفاق جمع افق ...
ح ۲ مراد ازین تمام ...
ح ۳ زمردین ... سبز ۱۲
ح ۴ نورسان ... درخت نو ۱۲
ح ۵ معطوف ... میل داده ۱۲
ح ۶ مواسا ... مواسات ... غمخوار ۱۲
ح ۷ غوامض جمع غامض ... کلام پوشیده و دور از فهم
ح ۸ ... ۱۲
ح ۹ ... ماه ...
ح ۱۰ ... ۱۲
ح ۱۱ ... ۱۲
ح ۱۲ ... ۱۲

مستفیضان واثق الانقیاد منازل شناس عالم قدس حقائق دان معالم انس قطب سپهر وحدت خورشید فلک معرفت مبارک صاحب
سلمه الله تعالی بفرمی و وحدگی قطع منازل و طی مراحل نموده شانزدهم ذیقعده بلده دهلی را بالقدوم میمنت لزوم رشک گلستان
ساختند و عنقریب بخیر و خوبی عنان انصراف بطرف بلده لکهنو معطوف میسازند باز تا حال که مدت دو ماه گذشت بنسیم خبران
گلشن فیض نرسیده در ینولا که رفتن سامی در تکیه اتفاق افتاده مصدع میگردد که اگر کیفیتی تازه از ان آستان فیض نشان رسیده باشد
ارقام فرمایند که خاطر عقیدت مآثر را نگرانی ست زیاده ابرام نرفت هر اسلئه شانزدهم به نبیرهٔ دوستان سبریا محمد ضیا مشتمل بر کرخا
تحریریافت مخلص بیچ و را دوست نواز اعز اسلئه ابتهاج بخش هر ست آله بخش شعشعه ورود افروخته کلبهٔ تاریک دوستان اضیا بخشید
انچه از اظهار شیخ امیر که این اخلاص گزین امسال غلهٔ زمین متعلقه مدد معاش مشار الیه که در ده هوا خواه است نمید هد مرقوم
خامه مشکین شمامه گردیده بود مهربانا برالیت غیر نسبت این دعا گو بالخیر مطلق نیست لیکن کیفیت اینست که در حین تل مزارع انجا مغت رویه
سابق دو سنگردان بمشار الیه داده بود از نجهت که ایشان باوجود تقاضای دعده در ادای آن اهمال میکردند غله این فصل عوض قرض خود نگاهداشته
در صورت تقصیر فقیر نیست توجه نموده مشار الیه را معقول فرمایند که دین او بدهد و غله خود ببرد و حبث مرد آدمی را بدنام نکند زیاده زیاده است
هر اسلئه هفتم شعبان فضیلت پناه فاضل قصبه بریلی مشتمل بر ترک خاتحریریافت انجمن شریعت عز او محفل ملت بیضا بوجود شریف محضر لطیف
زیب بخشا عدالت زینت افزای ایوان نصفت عمدهٔ ارباب اسلام و ایمان اسوهٔ اصحاب صدق و ایقان حامی طریقت نبوی و شریعت
مصطفوی حضرت حجی رونق گیر و جلا پیرا باد بعد تمهید مراسم عقیدت و تشیید لوازم عبودیت معروض ابیضا ضیاء میگرداند که
حامل عریضه نیاز محمد علی بیگ منزل حویلی در قصبه بریلی خاردوسیه عبد القوی ساکن قصبه بنکور بعبد جاه ثروت اورا ناتوان و کم قوت فهمیده
بزور سکنی از ان حویلی بیجا کرده رجا آنست که درینباب توجهی مبذول گردد که دست تعدی کوتاه شود و این مرد مظلوم ببین توجه
شریف بحق رسیده بشکر سامی رطب اللسان و عذب البیان باشد دولت جاوید علای گنج هر اسلئه هشتم بلاذی الاستظهار میان
بشارت الله مشتمل بر ترک دال تحریر یافت ملاذ اعداد الوصول ملاطفه معاطفه با خیرا خلاص محبان سراپا اختصاص نضارت ×
پذیرفته و خارستان خاطر محبان ظاهر و باطن رشک بهارستان گشت انچه برای ساختن عمارت متصل محل خواجه بشارت
رفته استظهار امکان قابل حویلی نیست زیرا که بموسم برشگال رهگذر آب تمام شهر بدان طرف ست پس ساختن خانه رسیدگاه عاقلان ×
آگاه نیست بیشتر اختیار ست العاقبه بالعاقبه هر اسلئه نهم مشتمل بر ترک دال تحریر یافت ایزد متعال داور بیمال آن هنمای تشنه تحقیق های دی ×
آگاه دل تشنگان کعبه تدقیق برگزیده کونین حاجی حرمین الشریفین حاجی محمد حسین با کامیاب مطالب و ارج بابرکت سنیاتش مراد و از صحبت و ابرکت از حد تو نسند
کم است و زبان قلم در بیان ان الکم تا جرم استغراب را حواله وجدانهای ان نموده مکشوف دل فیض منزل مینماید که باستماع مژدهٔ بهجت افزا ولوده نشاط
پیرا تشریف آوردن شریف بحضرت غیبت خان والا افضال و شمول مندان لعوطف سیکران هزار ان هزار الشرح هو ستاد بای اندوخت در باطن اخلاص مواطن صد جاشتم مرادی

الحمد لله که ایدون سامی تقرب جوار واقع شده چشم اخلاص است که همه سنگارس نامجات بهجت آیات یاد فرمایا خند مهربانا افادت

وافاضت پناه فضیلت و کمالات دستگاه شیخ نور الله که بدرس علم دینیه در قصبه دیوگام تمام و باهتمام دستی تمام داوزده حکام سال

نظر بر استحقاق ایشان برای خرج طلبه و درویشان که اکثر بدروازه آن زبده فتوت کیشان دارد میشوند یک روپیه یومیه بر محال

سایر قصبه مذکوره مقرر کرده بودند و الحال که پرگنه مرقوم بجاگیر خان معزی الله تنخواه گشته خان مشار الیه هم روپیه ایشان

یومیه کم کرده ازانجا که باتفاق خسته استقامت شریعت و سنن کار صورت نگرفته و نیت فیض طوب جنوفیق اریب

در سر انجام مهام کافه انام مصروف و متصد آنست که هرگاه قابو دست دهد لازمه سعی و کوشش بکار برده روزینه مسطور بدستور

سابق بحال کنانید زیاده ازین اطناب گستاخی ست هر اسمله دهم بخدمت خان رفیع الشان شمس الدین خان مشتمل بر تبرک را

بدریافت عنایات الهی و توجهات شاهنشاهی شامل حال مسعود مآل و طلف فلک ابهت خورشید منمی با مید سمای حشمت و بخت

بلندی ناصب اعلام ایالت ناظم مهام بسالت اقبال و معالی پناه شوکت و عوالی دستگاه رفیع الشان مخدوم مخلصان

بادلبو تمیمین اشتیاق صحبت لازم البهجت که بقلم نگنجد مشهود باطن فیض مواطن نموده می آید که مخلص صمیمی از خدمت

دیوانی صوبه الهآباد بپایه عزل آمده مدت دو سال به پیشگاه خلافت و جهانبانی مانده و بعد از تحقیق دین و دیانت بنده

من کل الوجوه بیش متصدیان سده سنیه بوضوح پیوست بخدمت دیوانی صوبه ملتان خلعت عنایت پوشیده

داخل صوبه شده بنظم مهمات آنجا متقید گشت خان بلند مکان سلامت بنده زاده محمد تقی بجهت میشاد کتخدائی خود عزیمت

وطن دارد چون آن نوآبادان بحوالی پناه معمور است لهذا مصارع اوقات سامی میگردد که بجهت مطلب و مقصد که مخلص زاده با آن

شوکت پناه تصدیع دهد توجه مبذول خواهند داشت ایام بکام باد هر اسمله یازدهم بخدمت صدارت پناه شیخ امان الله مشتمل بر

صدر نشین چار بالش صدارت و اجلال ساده آرای انجمن کمال جوهرشناس بقیاس مضامین علما گوهر سنج قرطاس فضلا مصدر

مکارم اخلاق مودم راحم اشفاق همواره بر مسند صدارت و کامرانی جلوه گر باشند بعد دعای ترقی عمر و درجت و شوق خدمت واقف

بهجت روشن رای جهان آرای میگرداند که قدری جمعه معاش مشیخت و شرافت پناه شیخ صدر الدین که باین اخلاص نهاد ارتباط انحاء

دارند بموجب فرمان عالیشان در سواد قصبه صدر پور مقرر است صدر سابق بنابر عناد که با مشار الیه داشت در دادن تصحیح بمهر خود

ابا عض نموده شیخ مصدور متوجه است که برای مقدمه صدر بحضور صدر الصدور برود درین اثنا خدمت صدارت این سرکار

بالقصد بصدور دولت و اعتبار مقرر شده با استماع طنطنه فیض رسانی سامی متوقف شده بخدمت گرامی میرسد مامول که توجه

وجیه مبذول داشته بمتصدیان بفرمایند که تصحیح نامه بمهر خاص بدهند و بعلت عدم تصحیح صدر نشین متعرض احوال او

مسکین نشوند ظلکم ممدود باد هر اسمله دوازدهم مشتمل بر تبرک بسین تحریر یافت آفریننده لوح و قلم آن عطارد فلک حضرت بود

افاضت فیض دادن ۱۲ استمام با هم بمعنی سرگشتن ۱۲ دیران ۱۲ فتوت جوانمردی ۱۲ خشنت بالکسر بمعنی درشتی ۱۲ بزرگی ۱۲ ایالت حکومت و نگاهداشتن ۱۲ مهام بفتح جمع مهم بالضم کار نفت و دشوار ۱۲ بسالت بفتح دلیری ۱۲ معالی بلندیها ۱۲ منیع بمعنی بلند ۱۲ عزل بفتح بیکار کردن ۱۲ من کل الوجوه از همه وجوه ۱۲ سنیه روشن ۱۲ مصارع بمعنی درد سر ۱۲ نمایندن و مشتمل چون متفرقه پراگنده ۱۲ صدارت بالفتح بالا نشین شدن

مشتری اوج رافت وکامگاری گوشوارهٔ جریدهٔ درایت ودانائی منتخب مجموعهٔ فطانت وبینائی راقم پیشانی المیت کاتب
اوراق آدمیت زبدهٔ ممتحنان عطوفت پیرای بهبارای کامروای مطالب محبان فرادآبعد تمنای مواصلت که مجملی
ازان مفصل گزارش ونگارش نمی پذیرد وبمیزان بیان گنجائش نمیگرد برضمیر یگانگی تخمیر پیدا وهویدا باد که درین ولا پروانهٔ درگاهی
بمهر نواب عمدة الملک مدار المهام بنام وزارت ومعالی پناه وارد گردیده که مبلغ مطالبه ذمه بندهٔ درگاه خلائق پناه
بموجب فرد علیحده بمعرض وصول درآورده داخل خزانهٔ عامره نمایند وفرد که ملاحظه شده پانصد روپیه محرران دفتر والا
بقلم داده اند وحال آنکه خیرخواه خوب میدانند که زیاده از صد روپیه نخواهد بود بنابران مرقوم قلم صحبت میگردد که انیس اتب را
تحقیق کرده برنگارند تا معلوم شود که متصدیان دربار جهان مدار این زر را از کدام بابت نوشته اند ایام شادمانی دریجا باد مراسله
سیزدهم بخدمت اخوت عطوفت پناه شیخ عنایت الله مشتمل بر ترک شین تحریر یافت جمعیت صوری ومعنوی قرین باد روز کار خجسته
آثار اخوت وعطوفت پناه رافت ومکرمت دستگاه طراز آستین تلطف نگارگریبان تعطف منبع عاطفت ومهربانی مجمع
مرحمت وقدردانی امیدگاه اخوان پناه برادران باد بعد از ابراز مراتب آرزو ونیاز واظهار لوازم عجز وانکسار مرفوع خاطر
عاطر گردانیده می آید که وصول مفاوضهٔ واجب التکریم وملاطفهٔ لازم التعظیم که محتوی بر خیریت ذات خجسته صفات بوده موجب
الوف مسرت وباعث صنوف بهجت گردید آنچه از ملیسر ساندن زمین متعلقهٔ محمد یعقوب که برای صحن حویلی مطلوب ست واظهار
ایار معمار که بر تقدیر بدست آمدن زمین مرقوم حویلی آئین پسندیده ترتیب می پذیرد والا هیچ میگردد مرقوم قلم خجسته رقم گردیده بود
مهربانا اگر موصی الیه زمین خود را برضا ورغبت دست آنگرامی منقبت بیع نماید پس ملازمان بفرمایند که وجه قیمت برسانند واین امین البته
ودر صورت عدم رضامندی رواداز غضب وتعدی نشوند که حسن عاقبت از زیان دار دوازکجی خلف پاک نیست حق تعالی سکنهٔ حویلی را راست
ودوست دارد که زیرکان گفته اند بیت ای دوست چه خانه میبطراز همه خود سازی به زخانه سازی زیاده جسارت از حد
ادب بعید ست مراسله چهاردهم مشتمل بر ترک صاد تحریر یافت حکیم علی الاطلاق آن مرهم بند جراحت دل خستگان
گره کشای کار فروبستگان مهر سپهر حذاقت اختر برج طلاقت اسقلیپوس دوران جالینوس زمانی یگانهٔ آفاق حکیم
عبد الرزاق را فرحت بخشای ارباب قلوب داراد بعد از آرزوی دیدار میمنت آثار وشوق ملاقات بهجت آیات که
مافوق البیان ست مرفوع ضمیر منیر نموده می آید ازان هنگام که آن آرام بخش خواطر حزین از موضع سورج پور جدا شده
جانب بلدهٔ لکهنؤ رفته اند از احوال خیر مآل اطلاع ندارد دل اتحاد منزل نگرانی ست چنانچه از جهت انتظار آدم را بخدمت
سامی فرستاده متوقع آنست که بارقام سلامتی ذات بابرکات دوستان مستهام را خوشوقت وشادکام دارند مهربانا مصحوب زادهٔ رحمت الله
انزا وقتیکه از بریلی درینجا رسیده بکچندی از موافقت مزاج بخشی ابتهاج بسر برده الحال از دو سه روز هول دل پیدا شده

ساعتی آرام ندارد و رجا گردد ای سخن ترکیب و اع کا ابلاغ دارند که بتوجه اشرف سوال امور طرف گردد زیاده ایام رفعت مراسله

پانزدهم بخدمت استظهار مخدوم میر معصوم مشتمل بر ترک ضاد تحریر یافت ابواب بهجت و کامرانی اسباب مسرت و

شادمانی بر روی روزگار فرخنده آثار آن هنگامه آرای بزم نظم گستری زینت افزای محفل منیر پروری شیرازه بند مجموعه

سخن نخل بند معانی نو و کهن خاقانی عصر فردوسی دهر گشاده و آماده باد بعد از اشتیاق وافی مشهود رای حقایق گردانند که آنجناب

اقبال پناه نتیجة الامارت عز الماس که قدردان و معنی‌شناس اند و صاحب طبع سخن شناس و بصحبت دانایان نکته آفرین و سخنوران

دقیقه گزین میل تمام دارند تا اینوقت در هر مجلس که مذکور دانشمندی به میان آمده برغبت کمال طلب داشته انواع رعایت و اقسام عنایت

بجا آورده الحال که تاریخ نوزدهم شهر محرم الحرام است ذکر مسائل فقه درمیان آمده فرمودند که اگر شخصی از اهل طبع این مسائل را در سلک

نظم انتظام دهد بسیار خوب است دو سه نفر جوهر لیاقت و سخندانی آنمجموعه دانش و معانی ظاهر ساخته خواهان و مشتاق قدوم میمنت لزوم

گردانیده چنانچه بشوق تمام خط طلب ارقام نموده مبلغ دو صد روپیه برای خرج راه نزد آن خرد آگاه فرستاده اند امل که زود دوستان

تشریف آرند مراسله شانزدهم به میر محمد یقین دیوان صوبه بنگاله مشتمل بر ترک طا تحریر یافت وزارت و معالی پناه آنجناب

والا دستگاه بعد از سلام خیر انجام و اشتیاق تمام مکشوف آنکه درینولا از وقائع صوبه بنگاله بعرض اقدس و اعلی رسیده که

بسالت و ایالت پناه بشارت خان قلعه موضع سرنگر متعلقه زمیندار سمری مفسد را محاصره کرده بعد محاربه بی پایان و نزد ناتمایان

فتوح ساخته و زمیندار مرقوم را با بسیاری از متمردان آن قوم که رفیق و نوکر او بودند بقتل رسانیده و سیادت پناه میر محمد یادگار

سوانح نگار آنجا در افراد علیحده سوانح معروض داشته که زمیندار راجه رام نام از معاندان آن نکوهیده خصال گریخته از گم شدن

قلعه گشته شدن او کسان خان مشار الیه آن قلعه را در تصرف خود آوردند حکم شرم و فرمان محکم بنفاذ پیوست که بنده

درگاه خلائق پناه بآن وزارت و معالی دستگاه بنویسد که مقدمه فتح قلعه مذکور و قتل آن مقهور بواقع نوشته بحضور عالمیان

مآب معروض دارد باید که موافق بر تبلیغ قضا تبلیغ بعمل آرد العاقبة بالخیر و العافیة مراسله هفدهم بخدمت

مجموعه فیض و فضل شیخ ابو الفضل مشتمل بر ترک ظا تحریر یافت مهربانا مطاعا وزارت و معالی پناه دیوان صاحب سند مواری

یکصد بیگهه زمین از پرگنه مواردان بجهت خرج خانقاه حقائق و معارف آگاه قدوه درویشان ثابت قدم شیخ محمد اکرم نوشته

دادند خصوصیت آهنگ جگت سنگه چوهری آنجا بافقیر عهد کرده رفته که اراضی مذکور را در موضع بندیه متعلقه زمیندار

خویش بدهد چون منصب حکومت آن محال بوجه آن معدن فضل و کمال مزین و محلی است آمال که بهیج لازمه توجه و تاکید مبذول فرمایند

که چوهری مرقوم زمین خوب و صالح از سواد آن قصبه بدهد و بتصرف کسان شیخ مشار الیه واگذارد که بر رفت بتردد نماید والسلام

مراسله هیجدهم بخدمت مسند گاهی شیخ جلیل الله مشتمل بر ترک عین تحریر یافت ظل رحمت و سایه مرحمت...

وخداوند نشاطین تا دور فلک الافلاک و ثبات کرهٔ خاک تبارک بندگان سهام مبسوط و مستدام باد بیش از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم
التماس می‌نماید که ازان هنگام که آن قبلهٔ والامقام جانب قصبهٔ نگرام تشریف برده‌اند از رود داد آن نواحی هیچ آگهی نیافته ازینجهت
خاطر فاطر انتظار بسیار دارد امید که از احوال ستوده مآل بهم قلمی میفرموده باشند که موجب طمانینت خواهد بود قبلهٔ من شنیده شد
که محبت و رافت پناه منارالدین درین روزها بردهی تاخته مواشی بسیار بدست آورده‌اند اگر این خبر مقرون بصدق باشد
چند راس گاو خوب قسم اول انتخاب نموده بگیرند که درین سال قبله‌گاهی شیخ محمد فاضل سلمه الله تعالی ارادهٔ کشتکاری دارند
زیاده چه التماس نماید مراسلهٔ نوزدهم مشتمل بر ترک غین تحریر یافت معنی شناس حرکات علوی رموز دان انقلاب
سماوی نقش بند دور افلاک نکته پیوند دایرهٔ ادراک باریک بین مدارج سپهر برین مراتب سنج منازل پروین چشم و دانش
و بینش ضیا شیخ دریا همواره از انقراض زمان مصون و محروس باشند بعد از شوق بیش از بیش مکشوف رای دور اندیش
باد که درینولا نوشتهٔ رفعت و عوالی پناه مرزا خیر الله متصدی پرگنهٔ شاه پور بطلب طلب رسیده بر وفق آن اراده دارد که زود و
شتاب خود را بخدمت ایشان رساند لهذا مصدع اوقات میگردد که دقیقه سنج خرد آگاه بر سعادت ستاره نموده
تا آخر این ماه تاریخیکه مبارک و سعید باشد اطلاع دهند که دران روز میمنت اندوز راهی این نواحی گردد زیاده زیاده ادب است
مراسلهٔ بیستم بخدمت شیخ ابوالمعالی مشتمل بر ترک فا تحریر یافت ملاذا اعتضادا وصول مکاتبهٔ بهجت پیرا باعث انشاط
گردید آنچه درباب نوشتن حقیقت تسخیر قلعهٔ موضع پیرنگر متعلقهٔ زمینداری بهار تحریر پذیر خامهٔ مرحمت شمامه شده بود
مهربانا حقیقت این است که بتاریخ نوزدهم شهر شوال زیب مسند دولت و اقبال میر کمال قریب دو صد کس از جوانان
ابطال و دلیران عرصهٔ قتال انتخاب نموده لباس سناسیان در بر کرده از پیش خود رخصت آن صوب ساخت چنانچه آن جماعت
هنگام شام در موضع مذکور رسیده بر دروازهٔ قلعه نزول کردند متحصنان بجبر از منع مزاحم آنها نشدند بلکه بتواضع و مدارات
پیش آمدند و بعد ازان که دو پاس از شب بگذشت جوقی بسرداری میر بهار که از عقب آنها روانه شده بود بر سر آن قلعه رسیده
جماعهٔ اول که سناسی شعار بودند بلباس هراس پیش آمدند با مردم آنجا ظاهر نمودند که بیرون قلعه عبث کشته میشویم اگر
اندرون درآئیم بقول آنکه مرگ انبوه جشنی دارد بهمراهی ایشان از جانبازی دریغ نخواهد بود حاصل که باین منصوبه درون قلعه آمدند
هرگاه میر مذکور با جمعیت خود آن قلعه را گرد کرده در بکشادند و جماعهٔ اول و ثانی از درون و بیرون شمشیر را علم کرده بر متخاذل ریختند و
خون آنها بخاک مذلت آمیختند چنانچه احدی از متحصنان جان بسلامت نبردند قلعه با تمامی امتعه و اقمشه و اسلحه بدست
مبارزان اسلام آمد حقیقت این بود که ارقام نمود فرخش سر دیر و آرام رام باد والسلام مراسلهٔ بیست و یکم از طرف شیخ رحمت الله
مشتمل بر ترک قاف تحریر یافت فروغ ناصیهٔ سعادت و ارجمند ضیای دیدهٔ بخت بلندی برخوردار کامگار ستوده سیر

۵ سهام عالیجاه ۱۲
۶ مستدام همیشه ۱۲
۷ کورنش تعظیم ترکی ۱۲
۸ نواحی جمع ناحیه بمعنی طرف ۱۲
۹ مواشی چارپایه ۱۲
۱۰ حرکات علوی حرکات افلاک ۱۲
۱۲ میمنت ۱۲
۱۳ ملاذا جای پناه ۱۲
۱۴ اعتضادا قوت بازو ۱۲
۱۶ ابطال جمع بطل ۱۲
۱۷ سناسیان قوم فقرای ۱۲

لخت جگر نهال گلشن عزت و جاه میان نصرت الله همواره در پناه حضرت ذو الجلال بوده خرم و خوشحال باشند بعد از دعوات
مزید حیات و آرزوی دیدار فرحت آثار مخفی نماند که صدارات و عوالی منزلت دیوان صاحب سلمه الله تعالی خدمت سوانح نگاری
پرگنه مهونه باری بتاریخ یازدهم شهر محرم باینجانب تفویض نموده نیم شب در خلوت طلبیده و آنچه باید ارشاد فرموده رخصت کرده
چنانچه بساعت در سرای ارادت نگر آمده لهذا نوشته میشود که آن برخوردار رخت پوشیدنی و فرش و دیگر اشیا که برای همراهی
مطلوب ست بموجب اظهار هوشمند پیاده زود و شتاب شتاب بفرستند معه اسلحه لبسبت و دوم بخدمت مقرب عتبه ربانی
مقبول بارگاه صمدانی ضیا بخش دلهای سیاه شاه لطف الله قادری از طرف اقبال و معالی پناه میان محمد حاتم مشتمل
بر ترک کاف تحریر یافت پیر روشن ضمیر سلامت چند سال بندبله از چند سال هوای اسلام در سر دارد اما وسیلتی میخواهد تا بواسطه
آن نخست اینهمه ارتیاب بعنوان مناسب بعرض اقدس و اعلی رسیده باعث عفو جرائم و صفح ذنائم او شود بعده باین سعادت عظمی
مشرف شده بعلامی آستان قدسی در آید تقصیرات و خطایای او بمرتبه افراط رسیده احدی از اعیان و مقربان را برای عرض این مقدمه
جرأت نمی شود لهذا اراده خاطر او در عقده تاخیر افتاده چون سخن والای آن متقدای اغنیا و فقیر پیش ایستادها پایه سریر تاثیر تمام دارد
توجه فرموده آنحضرت مقدمه او بعرض رسانند تا خواهش باطن او بعرصه ظهور در آید آفتاب هدایت تابنده و پاینده باد معه اسلحه لبسبت و
سوم مشتمل بر ترک لام تحریر یافت بر ضمیر منیر زبده خاندان مصطفی اسوه دودمان مرتضی صدر نشین بزم عزت و تمکین میر
محمد سعید امین پوشیده و پنهان نماند که پریروز از نوشته شیخ محمد فیروز ظاهر شد که دزدان نکوهیده سیر بتاریخ دوم شهر رجب
موضع ظفرپور را از تصرف کسان مشیخت و شرافت پناه محمد نواز بر آورده خود با مردم بسیاری دران موضع استقامت ورزیدند
صباح آن شیخ مذکور بران موضع تاخت نموده دزدان مرقوم را محاصره کرد از طرفین جنگ عظیم درمیان ست فقیر بمجرد
استماع اینخبر جراحت اثر زمینداران دهات ایلیغ خوانده میخواست که روانه آنصوب شود درین اثنا استماع افتاد که
مفسدان هنگامه شعار دیشب از ده بر آمده آواره دشت ادبار شدند هنگام بر آمدن جمعی کثیر از متمردان تخمیر گشته و اسیر شدند بنابر
آن مرقوم خامه نیاز میگردد که اگر خبر فتح مقرون بصدق باشد در خدمت شیخ صاحب مبارکباد رسانند و درصورتیکه هنوز جنگ
قائم باشد شتاب شتاب آگهی دهند که بسرعت در انجا رسیده شریک کار گردد شاید بهجت هم آغوش باد معه اسلحه لبسبت و
چهارم بدوست بی بدل استنوکهه رای به ترک میم ترقیم یافت چهره روزگار مجسته آثار عنوان نسخه دوستی که فهرست جریده
هوشیاری روشن عقل ستوده را استنوکهه رای بنجاره فضل حضرت و او رنیاو رنادیعد فراوان اشتیاق که اگر نویسندگان
آفاق بانفاق گرد آیند هرگز بسیاق و سیاق آن دفتر بی پایان پی نبرند واضح لایح باد که پایباتی پرگنه شاه پور عیره که وزارت و عوالی
دستگاه دیوان صاحب قبله با جاره هواخواه داده بودند بعنایت آنصاحب بر طبق قرارداد زر آنجا رسانیده شد والحال سال نو

در رسیده در صدد آن گرد آن نصیر الاحباب نوعی سعی و کوشش بکار برند که بدستور سابق بابت باقی آن پرگنات تعهد دو سند از نو بنویسند

باشند زیاده چه نگاشته آید مراسله بیست و پنجم مشتمل بر ترک نون بخدمت مخدوم شفقت و اخلاق شیخ خدابخش تحریر یافت استظهارا

مخدوما خدمت بخشیگری صوبه او دیسه بسیادت و عوالی مرتبت میر صلابت که فقیر را در خدمت مشار الیه از قدیم دوستیست

از حضور سراسر سرور مفوض گردیده و میر مرقوم که به بلده کوتره رسیده در کلبه هواخواه فرود آمده بعد ملاقات یکدیگر ظاهر شد که موی

الیه اپیشه دست مطلوبست خبر طلب جوهر لیاقت کار پردازی ساخته مشتاق کرده لهذا تصدیع میدهد که اگر

اراده چاکری در خاطر شریف باشد زود باید رسید السلام مراسله بیست و ششم به زبده دانایان شیخ نعمت الله به

ترک واو تحریر یافت ملاذا محبا اعتضادا شنیده شد که بهاری نام شخصی در قصبه باره پیدا شده بانظهار آنکه من کیمیاگرم

مردم بسیار را فریفته ز رساخته حتی که آن اعتقاد درشت بان بنهاد اعتقادی بهم رسانیده اند از انجا که مشار الیه مرد دغاباز است

چنانچه پیش ازین در بلده بریلی مبلغی کلی از برادران خان عالیشان صالح خان متصرف شده گریخته رفته باید که آن استظهار زنهار

از دست آن مکار جام دغا چشند بلکه مردم دیگر را از سمعی آگاه سازند تا احدی چیزی یا پیشیزی بامید کیمیا بان دغا سرا پا بار

داده ضایع نکند زیاده باد است مراسله بیست و هفتم بخدمت شفیق ذو الاحترام شیخ محمد نظام به ترک ها تحریر یافت

فیض بخشا عالی منشا دربنولا از نوشتجات اخلاص اساس شیوداس معلوم شد که میر محمد تقی با خدمت کروری بندی پرگنات

پائی باقی سرکار بافی آباد که از حضور لامع النور بمحمد رضوی برادر فدوی مقرر است بنام یکی از آشنایان خود میکرد و مرضی

وزارت و عوالی منزلت نیز بر آنست از انجا که این نحیف را در خدمت دیوان صاحب چندان محبوبیت و روشناسی نیست و محض

بر تلطف آنمراد بخش نامرادان ناشادان شاد است امیدوار است که در ینباب بنحو طریق الطاف سعی مرعی گردد که

خدمت آنمحال به برادر عقیدت سگال بحال باشد عمر و دولت در ترقی و تزاید باد مراسله بیست و هشتم به ترک یا تحریر یافت

عروس مطالب و مقاصد هم آغوش ملاذ مهربان استظهار دوستان خواجه محمد خان باد بعد الوف شوق و صنوف آرزومندی

خاطر عاطر آنکه در آن هنگام که مخلص سنهام بحکومت پرگنه نگرام استقامت داشت مبلغ یکصد پول بمرد مان بعض دهات بوعده چهار

ماه دستگردان داده بود اتفاقا در همان اثنا مداران پرگنه از عزل هواخواه بعهده رفعت و شرافت پناه خواجه محمد تعلق گرفت

خواجه مذکور قرار داده بود که مبلغ مسطور بر وعده مذکور بحصول وصول در آورده رسانده خواهد شد بعد از آن توجه نکرد و بحال

که محال مرقوم باهتمام خدام والا مقام در آمده ابرام آنست که بعلازمان امر شود که آن زر را برسانند که از کرم عام دور نخواهد بود

والسلام قسم سوم در رقعات رقعه اول مشتمل بر صنعت تجنیس لفظی واجب الوجود وجود فائض الجود آن سمن جبین دادار

تاب آفتاب بینش خداوند سرمایه سداد صلاح محمد مصلح آرایش انبساط جلوه گر دارد بعد مدعا آنکه وصول نامه فرحت

حصول شادمانی گردید و مضمون مندرجه درجهٔ وضوح یافت حسب ارشاد آن شمشاد حدیقهٔ وداد یک نهال گلی خرید
نموده بدست عبدالرسول مرسول ساخته امید که همبرین منوال یاد آوری که هر آیینه آیینهٔ صفای مهجوران بصفای آن پرتو خواهد شد
ارام بخش این مسکین بی تسکین باشند رقعهٔ دوم مشتمل بر صنعت لفظ غیر منقوط واحد احد محمد رسم وداد طرهٔ عمامهٔ سداد
محمد عماد را همواره مسرور دارد دعا و سلام محمد اسلام مطالعه آمده معلوم دل معصوم گردد که داور دادار هر که را روح آگاه داد
از وصول آن حاصل مدعا در کار هر دم ادراک کرده الحمد لله که دل اکرم در کل امور اطلاع دارد المدعا که حامل مراسله محمد کامل اراده درگاه
والا کرده و در هر علم کمال دارد آمال که ناده او رسم کرم صادر گردد که مراد او در عرصه حصول رسد رقعهٔ سوم مشتمل بر حروف منقطع
داور دادار آن آرام دل دوران را از آزار دوران دور دارد از دوری آن مه رخ ورود داو روح و دل در درد و آه زار و رنج زرد دارد
بیت را از زر دم زرد در دوری او + در درد دل دارد زر زرد دارد رو زار + رب ودود زود آن دل دارم را در دارم آرد که از دارو
آن روی درد دل برود فرد دارم آه و زاری از دوری او + ذوق دل زان روی دارم آرزو + رقعهٔ چهارم مشتمل بر الفاظ
موصل دوستی که تسبیح فرستاده بود تحریر یافت صحیفهٔ لطیفه مجموعهٔ خلت شمع محفل محبت شیخ محمد شفیق مع یک
تسبیح عقیق عیش بخش نحیف محمد عطیف گشت چشم که تا نیل صحبت همه بهجت همیشه همبرین نمط به انبساط خط به
محب یکتا منبسط کنند رقعهٔ پنجم مشتمل بر صنعت واسع الشفتین یعنی از خواندنش لب بلب نرسد تحریر یافت ایزد
تعالی آن والا گوهر عالی نژاد ستوده سیر خجسته نهاد شیخ سجاد را از نیرنگی روزگار و ناهنجاری دور دوار در حراست خوش
داشته شاد و خوشوقت داراد آرزوی دیدار کشیر از آنست که در تحریر آید و شوق لقای زیاده از آن که زبان در شرح آن گشاید
خصوصاً در ینولا از لسان کسان استظهاری شیخ احسان ظاهر شد که ایشان شهر شوال جهت دیدن دوستان خیر سگال
راهی آن نواحی خواهند شد خواهش دل صد چندان گشته و استیلای خاطر از اندازه گذشته آری فرد وعدهٔ وصل چون شود نزدیک
آتش شوق تیز تر گردد + توقع آنست که در خور اراده خاطر خطیر دیار دوستان را رشک گلستان سازند و خستگی دلها را از دارو
وصل زائل گردانند زیاده زیاده آیست رقعهٔ ششم مشتمل بر صنعتی که در خواندن لب بلب برسد ملاذ مهربان معاذ مخلصان میان
محمد خان پیوسته مشمول مراحم ملک المنان باشند مکتوب مرغوب مسرت اسلوب مصحوب محمد محبوب آمده بهجت بخشید برا مطلب
محمد معصوم که مرقوم بود موافق ایمای بخشیم سرانجام مینماید متوقع که بهمین نمط بترقیم مکاتبات انبساط شمیم ابتهاج بخش مهربان
صمیم باشند بشیر مبادرت نمود رقعهٔ هفتم مشتمل بر الفاظ دامن دار مخزن اشفاق منبع اخلاق شیخ آفاق محروس فضل
حضرت خالق علی الاطلاق باشند پس از آرزوی بی پایان اشتیاق فراوان مرفوع باطن فیض مواطن مینماید از آن روز که آن گل
گلستان ریاض فرزانگی از مجلس یاران یکدل مراحل پیمای غربت شدند دل بگیر زنگان چمن بیگرنگی چون تن بیجان

پنهرگی گزیده بلکه جمیع ساکنان این نواح را روح از تن رسیده **بیت** چو آن جان جهان آمد ز گلشن اشتیاقش ز چمن بیرون بهر دوان شد
جان مرغان چمن گوئی ز تن بیرون مهیمن مشتعال سبلی سازد که بفرحت فرخندگی آمدن آن مسیح آفاق باین سرزمین اتفاق افتد
تا افسردگان وادی فراق از وصال جان بخش آن والامنش زندگی و تازگی از سر گیرند **رقعهٔ هشتم** به برادر سعادت منش شیخ
خدا بخش مشتمل بر صنعتی که نقطه حروفش بالا باشد سعادتمندا اگاهم گار اندت دو ماه است که برفعت عنهاد دستگاه حسین خان
معتمد از خدمت امانت سرکار هند معزول شده انتظار آمدن عامل نو که از حضور موفور السرور مقرر گشته دارند والحال از نوشته اختصاص
دوستان محمد زمان ظاهر شد که عامل مذکور در مقام مرقوم از عارضه درد شکم درگذشت لهذا از آن کامگار رسیده است که از محمد زمان استفسار نموده
مفصل مرقوم سازند تا معلوم شود که شاه مسطور از کدام طرف مسموع شد والسلام **رقعهٔ نهم** بخدمت شیخ محمد حسن مشتمل بر صنعتی که نقطه
حروفش پائین باشد صاحبا امید که هر اسلهٔ سامی و رسالهٔ گرامی در دم شنید رسیده موجب طرب و سرور گردیده در باب سید محمد اراب که
مسطور بود حسب الایمای عالی کمبر مقصد و را به بعید دیبی اس احسن مدار المهام سرکار گوهر دریای کرم میر محمد اکرم سپرده امیدوار که
چاکری موصی الیه بطوریکه باید میسر آید والسلام **رقعهٔ دهم** بمسجد استحا شیخ اله داد مشتمل بر صنعت ذو بحرین ابیات ای گل
پاکیزه باغ وداد + بر دل احبای تو محنت مباد + گر ز غم هجران تو دل شاد نیست + کشور دل بی جنت آباد نیست + خوار شد
از دیده و طاقت ز تن + رنگ شد از چهره و نطق از دهن + لاجرم از حضرت عز و جلال + دم بدم امنیت کشید موال الخ
گه دهد از وصل تو عیش و سرور + پرده هجرت کشد از پیش دور + تا دم صحبت ز تو دارم رجا + کز ره الطاف و ز روی وفا +
یاد کن از نامه و پیغام خویش + شاد کن از رقعه ارقام خویش + **رقعهٔ یازدهم** بخدمت ناظم مناظم سخندان الشیخ سبحان مشتمل بر
بر صنعت نظم و نثر ابیات دلنواز افتوت آئینا + چاره ساز الحطوفت آگینا + منتی شد که از جناب شریف +
خط سامی باین نحیف ضعیف + نرسید از غم شب و روز + خاطر دوستان مهران + و ز هر شدت و سوز میکشد هیهات +
که بیکبار آن ستوده صفات + اینچنین بی عنایتی فرمود + این نه آئین آشنائی بود + بلکه بیگانگی ست بعد ازین +
چشم دارم زیب محفل تمکین + زانکه از نامه یاد فرماید + تا دل خسته در نشاط آید + **رقعهٔ دوازدهم** بیار یکتا محمد عطا
کالفاظ گوش هم آمده خردپرور و دانش گستر از آن قلبیکه خبر آن گوش النسر گرده دانایان هنرنیوش گوش این مخلص
حلقه بگوش رسیده قرار و آرام مطلق از گوشه خاطر رمیده و تن مانند گوشه های کمان خمیده **بیت** گوش تو شنیده ام
که دردی دارد + درد دل من مگر بگوش تو رسید + سمیع بی گوش تقدس و تعالی دعا گوشه نشینان گوشه نامراد بگوش
اجابت جای نموده آنگوشواره جریده معرفی ساز گوشمال زمانه معنون دارا د و ز ثمره شفا بگوش این گوشه گرفته بار فارسانا د
تا مقاطره تقدیر الهی با آرایش عرائس ایام و لیالی بست گوش حال سحاب گوشواره خرمی و خوشحالی مزین و مجلی باد **رقعهٔ سیزدهم**

مراسته

مشتمل صنعتی که لفظ لب بهم آمده ساقی ایام جام آرزوی آن خنده لب فرخنده روی شمس عارض بنفشه موی را که لب
لطافت از لطافت لب او خندان ست و شیرین لبان را بر شک لبش لب حسرت بدندان بباده عیش و طرب لبالب داراد از
سختیهای هجران جان بلب رسیده واشک خونین از چشم چون لب انهار روان گردید خالق لب و دندان سببی سازد که
لب در دمندان مفارقت آن پسته لب و نار دندان از روی خرم و خندان گردد فرد وه چه شود اگر شبی بر لب تو نهم لبی
تا بلب تو بسپرم جان بلب رسیده را تا رفع حجاب دوری از رقیب آنست که آئینه قلب مهجوران دلفگار را که از غلبه زنگار
فراق تیره و تار هست بمصقله یاد آوری رشک آئینه حلب سازند یک سر لب گردان که حسب طلب خیر طلب شمشیر جان
افغان از مشرق آورده بود مصحوب کلب علی برای آن کمان ابرو و تیر مژگان ابلاغ یافته زیاده ازین جرئت عالب
کشادن بی ادبی ست لب مطلب آن لبیب ایام چون لب گل به نسیم بهار بتبسم باد رقعه چهارم به محمد یعقوب
مشتمل بر تواتر لفظ نواز تحریر یافت سرفراز ادوست نواز اازان باز که گردون دون نواز این بی نواز را از بزم آن یار
جان نواز جدا انداخته غم فراوان در کلبه باطن نواز ده حال نواز ده حال این بی نواز زیر بر کرده چنانچه حالتیکه از مفارقت
آن دوست سراپا ناز برین نیازمند میگذرد از لسان سعادت طراز محمد نواز ظاهر خواهد شد آمال که تا عرق مسکین نواز
بملاقات شریف بنوازد و بنوازش مکاتبات بهجت نواز مسرور دارند در انبساط بر روی آن یگانه زمانه واز باد الحمد لله
والمنة که رساله غریب که بانشای عجیب موسوم گردیده بعنوان پسندیده و آئین برگزیده صورت اتمام پذیرفت و این
صحیفه بی نظر که صنعتهای بدیع مرقوم شده و بطریق خوب و اسلوب مرغوب پایه اتمام یافت هر خطش بخطی دیگر زیبا ست
و هر مکتوبش بتقسیم علیحده رونما ست مهیمن متعال فیاض تا انقراض زمان و زمین این ریاض رنگین را
بهار قبول دلهای فطانت انگیز تازه و ریان داراد **قطعه تاریخ مصنف**
صد شکر کز عنایت دادار ذوالجلال ✤ شد ختم این رساله رنگین و جانفزا ✤ از بهر سال او چو کردم تاملی ✤ دل گفت نسخه دلکشا دلربای

تمت

الحمد لله والمنة که درین زمان سعادت قران نسخه غریب مسمی به انشای عجیب بتاریخ ۲۳ ذی قعده ۱۲۸۰ هجری
در مطبع میر ضامن حسن صاحب حسب فرمایش شیخ حاجی رجب علی و شیخ عبد العزیز صاحب مدظله
بحسن صحت خواجه محمد غفر الله الصمد ✤

زیور انطباع پوشید

لب بسر ۱۲
لب مخفف لب ۱۲
مصقول الاصیقل ۱۲
طلب نام شمشیر ۱۲
لبیب بمعنی دانا ۱۲
دون بمعنی کمینه ۱۲
لسان بمعنی زبان ۱۲
مسکین نواز
دولت باری ۱۲
در بمعنی دروازه ۱۲
کشاده دهان بمعنی ۱۲